A-382

نسخة ابو الفضل

أبو الفضل علامي

(١٢٦٢ هجري)

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

گوناگون ستایش داوری را سزد که چون پیشتر از زکام خامه بیست
عنایت خویش گوهر حیات بر نهد و بتیره و منش گوهری هنگام
را چراغ هدایت بر راه او برافروخت . نا ستایش زبان گنگم از
بیخرد بیست و صفتش بیان گنگم از بیخرد بیست
فی الجمله چنانست که دانم گفتن از عهده ف چیان
گنگم از بیخرد بیست چنانچه آن ستایش مسیح سخا است
را که افسر از آن انجمن خرد و القیت افروز
ایمان و بوده بی بخشند و جانها زان بسلم موخت

درونمان ۳

دکمال

و بکمال رای و [illegible] جمال جهان آرائی خود کرده [illegible]
این سرور کامیاب شد و آن فخر الشعرا جبرئیل امین در
او درست بسر خاک [illegible] شهید [illegible]
[illegible] سر [illegible] اسکندر [illegible] انشرف [illegible] و [illegible]
[illegible] طرف نگهبان [illegible] ماند [illegible]
از [illegible] زنگار و تیرگی زمانه ناهموار [illegible]
اورنگ نشین بارگاه شکوه و تمکین و ره نورد شاه [illegible]
و لقب [illegible] عالم و عامل و علامه [illegible] کامل و فیاض
زمان [illegible] و افلاطون [illegible] شیخ ابو الفیض [illegible]
[illegible] رباعی زمانه [illegible] شد و [illegible]
زمانه [illegible] اعنی [illegible] آفاق [illegible] عالم و
جهان [illegible] و قضای حیات و [illegible]
[illegible] شاه [illegible] و وفات [illegible]
[illegible] کافلاطون ز عالم [illegible] شد [illegible]
[illegible] چهار [illegible] عقل و [illegible] نامه [illegible]

و دستور العمل مدارج کمال است بر آنکه اعتماد و بود متکفل

به العهد فصل ... ام در روز الا دیده ان ... از سلوک

سکینه ... و رای ... زادی نسبت ...

داشتم و منظور نظر ... بودم این کلید

و رشته را دست آویز شرف بجهت ادراک سعادت

داشته در فراهم آوردن آن عجایب غرایب

بر ... و در انتظام آن نظم ... گماشتم اگرچه من

هیچ نشناسی را چه یارا که حرم قمر را به ایمن ازکتان

دوزم و بهشت را به اهل جز زیبه آرایش دهم

را مشعل افروزم و نمایش ماه بشجعل کنم لیکن این همه

کمان خیال و انکار افکار را از کمال مباحث و معا

بیش از ین طاقت مستوری نبد به هم خواستم که جمال

این ابر صاحبان سخن و طالبان این فن جلوه گر ساختم

و این عروس زیبا و چهره رعنا را مشاطگی نموده

به زیور معنی و انعام لاجرم بهزار تکاپوی و جست جوی

نمود گرد

انام را آگاه و فرمان فرمان ایزد ثابت و قدوسی

قدسیه انبیا و رسل علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام

و رحمت ارزانی مرحمت ساخته اند هم و الهام

بخشیده کاه [illegible] ساخته [illegible] دین ثابت

[illegible] الشرک [illegible]

بوحدت [illegible] نظام کارگاه [illegible] بینش و [illegible]

بس جهانیان [illegible] فرمان [illegible]

راه مقصود [illegible] ارکان مراسل [illegible] ساکنان [illegible]

[illegible] صورت و [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] اطراف آفاق [illegible] و اقاصی و ادانی [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

علوی و موجودات سماوی [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] زمان حال را [illegible] شورش فتن و آشوب

حوادث [illegible] نکایت [illegible] معروف

آن دارند که [illegible] انام [illegible] و مختلف [illegible]

الی

امن و امان و بسیط آفاق داشته و معموری
خراب آباد صورت سلوک شهر بند کرده اند و صورت
بهنگام وفور نشاط و شمول انبساط که زمانه را استعداد
آن بود و خاطر را بهجت همنشین در نزهت آباد
گلشن عقیدت منطق او بتوجه صفوت و صفا و دیباچه
نسبت عطفا که کارنامه نگارستان یکتا دلی بود
مرجح و منقح و منشی شد و بشمایم نورانی خلت و ولا
و روایح روحانی رابطت و صفا از شقایق حدایق
معانی و ریاحین مضامین و معانی آن مشام فیض
انتسام روح طراوت تازه گرفت و دماغ فردوس مسعود
التئام عطر نشاط پذیرفت و ریاض محبت و قرابت بی اندازه
قدیم سرسبزی گرفت و اساس خلوص و وفاق صمیمی
استحکام یافت الحق این تحریر رشیقه که در حقیقت مرآت
روحانی و مکالمه زبانی است مسرت افزای دل مشتاق
و طرب برای ضمیر صافی همان تواند بود مجالست

صوری و مصاحبت ظاهری را با اهل هدی هم بدل توان
شمرد و آنکه در رقم پذیر خامهٔ مواخات شما هم بود که در نوبهٔ
مبانی صلح و تشفیع امثال و وفاق از جانبین اهتمام نموده
و اشهد و کوه و تیامن بانشد بر منظر استحسان جلوه نموده با
گرامی شمرند و فخر عالم کون و فساد و نفس تعلق
عمر بود و توفیق منشان بدادند که انتظام مهم ملک کاینات
بآن منوط و مربوط است و هر گاه اتمام و تکمیل سلطنت
که اساطین بارگاه جبروت به نظهور رابطه هر انگیز مثمر برکات
و منتج حسنات حال و مآل خواهد بود و الوف نفوس و نقود
ذوی حیات در مهاد عافیت آرام خواهند یافت و در
اظهار رمز اسم مصالحه و ابراز لوازم مصادقت ما را
با سلاطین بادی ستد که همگی همت حق طویت ما از مبادی
انکشاف صبح سعادت بر خلاف اکثری از فرمان روایان
گذشته باصناف مختلفی نوع همواره بر منهج اعتراف و ارتباط
بوده مصروف هر گاه بادی این وادی و الا فرار شده باشد

۴۹

درین مدت چند از بنده بر دوستی همت مراقبت است

و مراعات این رابطه باید کرد و لهذا درین ایام عالم

ابدیت نظر بر سوابق معرفت و سوالف حقوق آشنائی

داشته یادگار علی سلطان شاملو را فرستاده استمالت

نموده بود بموقف قبول نرسید و نیز شاهرخ میرزا که از

روی آن داشت که در کابل بود درگذشته باشد و بجور

و نبیره که از ولایت هر و سرحدات جاگیر داشته

باشد ملاحظه قرابت فرموده ملتمس او باجابت مقرون

در صوبه مالوه جاگیر کرده ایم و نیز میرزایان قندهار که درگاه

طلب داشته حسرت آن دیار که از قدیم الایام داخل

ممالک محروسه بود بدان پایه تفویض یافت که

مبادا جنود توران آنجا را از منسوبات ایران اندیشه

قصد نمایند و خللی عظیم در میان ولایت آن والا

شکوه و ممالک محروسه واقع شود و نیز یکی از اوباش

بد طینت که در کوهستان بدخشان سر بشورش برداشته

پیشکش

مستقر

مدعی آن شد که فرزند شاهرخ میرزا ام و رسل و
آن ناحیه باد بهوس ستند هر چند عرایض فرستاده آمد
نمود و توجه نفرمودیم تا آنکه او آزرده و دست از دامن
ازانجا که پاس سخن آبا کرام بهمت والاست چون
بخشش حرف صلح در میان آمد لازم بود که صورت
آن مناقشه بیان مهمی گراید که شاهان بزرگ کرده اند
از وی باشد فی الواقع اگر تحقیق آن مجمل دل
آویز گشته قاصد نامه گزارش نماید صورت مشهور و ادب
چه سبب و الهی مقرر می باید ساخت تا در انجمن قرب
گاه بزم یک جهتی آراسته شود و بی مبانی صحبت
مقاصد دینی و دنیوی و مطالب صوری و معنوی
به بیان تنقیح و طراز تحقیق روشن گردد چنانچه ما
همایون رسید که جهاز تسکین طرفان بودن مار او چه دو
بنجات دست او بر تحتی ساختند آنچه که مخالف مبانی
دوستی باشد مذکور نکرده اند حاشا امری که در خلوت

ظهور آیه

سرای دل بنا شد به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه
بطراز تحریر و تحریر پیوندد مثل بر اطراف آن رو با
آنکه آیت بودای و بهار این دیار خویش آمده بود
بیان بخاطر رسید که بصوب دار الخلافه نهضت
فرمایم تا زبان از آنجا بیان بسر آید و آنکه تحریر رفته
بود گذشت شاهرخ میرزا همان عنان در خاطر آ
موجب تامل شده در توطن قدسیه فرمایند تا بیان
دار الشکوه که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت
وحشیانه عنان الفات و سر ان انطباع و استقرار نمی
پذیرد و هی از سایر طبقات چگونه قرار گرد علی الخصوص
گستاخی این خود سالی و نادانی باشد چه ابن ابزال
وضع محو نگردد و او از خود کافی که مورد چنین تقصیر
ثبت باین دودمان والا شده بود مکافات این تقصیر
با دیده عبرت شد چون پناه او آورد و نقش بد آ
از ناصیه حال او ظهور داشت در گذرانیده شد و آنکه

ابای [?] بود که التجا نمودن شاهزاده میرزا و فرزندان
محمد حکیم میرزا با این استمالت دولت ظل ازاثار محبت
ان شفاوه دودمان مجد و علامت یکجوشی و رود آن
مشمیان خاص که با مخالفت ایشان تشویر نموده اند
و انکه نتیجه صفای محبت یگانگی تفصیل فتوحات رقم
پذیر خامه ایجاد شده بود میرزا الیشان نابخ حسن نیت
ان والا نژاد شکر و خوشوقت شدیم و انکه مصحوب مولانا
حسینی نگاشته کلک محبت کرده بود که فرزند عزیز
خورد سالی خواهش چند که نه نمود ز خوب باشد [?]
دل نگرانی دارد که مبادا غبار ملالی بر دامن محبت نشسته
باشد و استعداد ایشان تفصیلی رفته بود قاصد [?] از
و خاطر در شنامی راه و راست فرو رفت مضمون معلوم
شد و خاطر گرامی از سوانح اتفاقی تاسف داشته روا تحریر یافت
قدم با صواب ربط محبت جدید دان کونه انتظام البیان
نیافته است که اگر با عرض حیرتی می بود غبار ملال

بر دامن صفا و وفا نشیند فرزندان را با پدران

حقیقی تا زکونی باشد خصوصا که باشد و از دستگاه

اگر با پدران مجازی نیز این معنی بظهور آید چه دور

صفا و نمیند فرزندی که از صفا جوئی پدر و همت او

بوده باشد و در نگاهبانی این رشته تکاپوی نگهبانی

نماید چنان جلایل عهود و شرایف مواثیق که پدید

ایشان کاردان مرة بعد اخری فرا یافته بود و خاطر

حق پسندی مرتسم و منتقش است در رسم اسلام و اکا

کرام از برای ابقای ارکان دوستی و یک جهتی عالم

حقیقت اگر بیان صورت مشتمل بر عین آن وافی و کافی

است و انکه مرقوم بود که بعضی یورشها با آمدن احمد علی

اتابک موقوف است بوضوح پیوست حقیقت بدرود

کردن او چنان گذران را ایلچی شریف رسیده نامه

که بعد از رخصت این امر از پرسش آمده تنگ دلی و اکراه

دلی بود که اگر او بمحفل قدسی رسیدی فیسا امر از صفا و

وغوامض موافقت از زبان راست گوی او جلوه
ان والا گوهر مشاهده اراده که مکنون ضمیر صواب اندیش
باشد از مکامن قوت به فعل آورند و هر گونه معانی
که از عالم انشاء دوستی باشد و بخاطر حقیقت طراز رسد
ابداع نمایند که در آن مساعی مشکوره لوامع ظهور دهد
الحمد لله که از عنوان جلوس بر اورنگ فرمان روائی
تا حال که سنه عاشر است از قران ثانی و دولت [illegible]
نتیجه اقبال و مبداء انتظام مهام اجلال است [illegible]
حق اساس این بنا شد درگاه [illegible] است
خود منظور نظر است همواره در التیام و استقامت جهانبانی
کوشید و از میامن این کردار سعادت پیرای مملکت
وسیع هندوستان که بر جبین فرمان روائی والا شکوه
انتظام یافته بود در حیطه تصرف و احاطه اقتدار ما
در آمد و طبقات انام که در جبال مرتفعه و قلاع حصینه و محال
مشکله تارک استکبار و استجبار بر زمین اطاعت نهاده

ثنا و درود

حیات

راه نجاح الوقت می سپردند بمقتضای درستی نیت راه

و ارادت مسلوک کرده اند و طوایف اناس را بلکه

با وجود بیشتری اوضاع و عجائب اطوار ارتباط بوند

پدیدار شد چون بحکم ولاو بر نتایج درستی نیت

و راستی گفتار رحمت و حسن اعمال تا باقی بجا گشته

تاکنون بیراهه بدر برخی از اعمال و بنیان ... داد

منتشر عدم سایه بر هم تک جلی را شادی امور

مکرر داشته که مرات ضمیر که انطباع پذیر اشراقات عینی

است عجز و محبت تا شده در نور آورد موکب والا صوب

ممالک پنجاب اتفاق افتاد اگرچه تحسین نظر به سیر و شکار

این حدود بود اما تسخیر و لایت دلگشائی کشمیر که این

زمان قدم سلاطین روزگار در آن سرزمین کرد و استحکام

احسان

و انقیاد حکام و عمل ندارد و نزاهت و لطافت

ضرب المثل نظاره گیان و دشوار بسند است بیازمت

و ... بر هم کو زباطن بود که همواره بیند ... حکام آن دیار

بسامع قدسیه میرسید تا بمدت سه او بی بهادران
نبرد دوست و غازیان شهامت اندیش در
اندک فرصتی آن ملک را در احاطه تصرف در آورده
اگرچه حکام آنجا جنگ و جدال تقصیر نکردند اما فتح
حق اساس چون مخصوص جنود با سعادت و جنود شکوه
شد و جمیع ولایت آن سرزمین مسخر شدند که از عطایا
مجدد الهی بوده شکر پروردگار بجا آوردیم و نیز
چون با سیر و شکار کابل و کلفت آن از عزیمت سیر
مانوس طبعی بوده ما فضای کوهستان کشمیر و سیر
سیر نموده و نوادر آن نگارستان صنع الهی بچشم
عبرت بین نظاره کرده از راه و رابیت پیکلی و دشوار
که از تصادم جبال و تراکم کروه و مغاک بجدیست
که افکار از آن سیر او تا هم بلندی بهای عبور از آن
طرف نابلد دشوار بین اندریده بعرصه دل نشین کابل
رسیده ایست شده و نیز از مکنونات خاطر حق پرست

آن بود که حاکم شهر طرد الغربی مملکت روزافزون متصل
بر ساحل دریای شور است و بر زیردستان آن
مرزبوم را به معدلتی بی مر و حسن نصایح هوش
افزای فرموده که بشاهراه فرمان برداری رهنمون
کرد و اگر از نامساعدی بخت گوش نصیحت نیوش نداشته
باشد آن ولایت را که ملک وسیع ولایت
آبادان یکی از داوران فرمان پذیر سپرده آید
چون گل صلاح اندیش و دیده و زبان و گوش
شنوا نداشت داستان موعظت را افسانه انگاشته
از باده حب و کامرانی سرزنش هوشمندی بخت نشناخته
بآن ناحیت فرستاده و هم تا قرب دو صد سال بهادرا
اخلاص سنه دره کونه قطره نزدو اهتمام نموده چه
در دریا چه در صحرا اقسام تک و جهد کردند و چون همگی
نیت حق پذیر بر قابیت عاقبان بود همه جا نصرت
و فیروزمندی قرین حال خجسته مآل آن گروه گشته

منش گشت و از انجا که آئین قدیم است که کار معامله
شناسان کوتاه بین تباه گردد و عالم اعتبار را شکست
پذیرفته است افتاد چون دربند و ادعا به اسپی وست بود
آنچه سر بهار و بیمان اولیاء دولت ظاهره و باقی
آن مملکت و سنج و قلاع آن دیار داخل ممالک محروسه
شد و با آنکه چندین جنگ کرده بود و بعد از آنکه بجد
مشرف شد از ناحیه اسوان و نفوس سپاه و مندیها
فرا گرفتند بازان ملک را که بجنگ قلعه بدست آمده
بود و مکرمت نمودیم و نیز از مطلع پاسخ صورت
اندیشی تنبیه و تادیب افغانان و گوشمال بهایم
سیرت که از مور و ملخ بیش بودند و بال حضه
سواد جور و تیره مساکن ساخته همواره متعرض
قوافل راه توران می شدند ان نیز مقتضای
عدالت صورت شناسند نهضت اکثری حلقه
بندگی و اطاعت و انقیاد بگوش هوش کشیدند

و گروهی از ان قطاع طریق که بجا رستی و انحراف

در وقایع انها مجید بود با بیابان فیلان کوه نهب شدند

و بسیاری بجبال سطوت قهر الهی اسیر گشته بسوختند

رفتند و نیز از مکنون نیات بطون عمیقت بگشودند

اصلاح و افلاح بلوچان بد نهاد بود که پیوسته در

خوف و رجا کو انحراف و اطاعت مانده بر بادیه

بیابان ایران راه میگرفتند و بعضا مرا انتها تا هم نهاد

ان هم بد مسو دل بسینه شکست و هرگونه

دل بد گمر که در جبل صمری بود خوش تر از ان و منصور

ظهور جلوه نمات و از برکات شکستی با انکه برایا

افغان و پنجاب بود سلطان مظفر گرامی که با اهل

هزار رستم حرفت میرد و بسعی مجاهدان امیر شدند

گرفتار آمد و جمیع سرکشان وگردن فرازان ان دیار

زینهار خواسته بغاشیه خراج بر دوش کشیدند و از

بدایع سوانح انکه در هنگام اوردن او و بعضی غلات

خود را خود کشت و همانا که مصلحت چنان بود که بعد از وفات

مهتر زین پرستش او نی و هم مثیان ربانی هر آنکه

تمام دارد و غالب آن بود که چون دستگاه عظمی

می آورد بهر آینه بسلامت نیاید و بنا بر تمام

بکنار طلب سومنات مشهور ... چون گرو ساید و ا

سورته که جنوب رویه بر ساحل دریای عمان است

در تشریف در آمد و نیز برهان الملک برادر نظام

الملک که معظم ولایت دکن بود است و از خواجه ...

روزگار ساخته ... با نجابت او ... وفا ...

که مخدرات آن بلاد ... حتی ... او را

بعواطف جلیله ... فرموده ... دکن را موقوف

داشته بودیم و چون خبر طغیان و ستم رسید که رعایا

دکن رسید امرا ولایت مالوه و خاندیس حکم والا

را کار بسته برهان الملک را حکومت آن ولایت

واداده معاودت نمودند چون کوتاه حوصله بود نتا

تا سبب باده مردآزمائی شبا ورده دم استقلال

زود ابا کرد مسلک ناسپاسی شتافتن استیصال

خویش نمودن تست در اندک زمانی اثر از وجود نشان

او نماند و بعد از آن و باریکی از منسوبان آل سلجوق

را بر داشته نخوت آرای شدند تا سلطان بتایید

ایزدی عساکر طغرل از ملک بیرون کرد کی غره ناصیه

اقبال حوزه باصره دولت و اجلال فرزند سعادت

مند سلطان مراد را از حضرت فرمودهم کرد و بتربیت

از جلایل ماثر محبت و دلایل انکه بوسیله مجموعه بوسی

مسرت افزای حدیقه باطن را طراوت بخشند

رابطه خلت وصفا و واسطه محبت و ولا یعنی کلام

مصافات پیام و پیام موالات التیام که در مطاوی

رقیمه کریمه محاوی امتیه منشور عالی مرتبت معالی منقبت

سلطنت و ابهت پناه رفعت و شوکت دستگاه

بسیاری آن ملک و شهر را که هوای هندوستان و بلکه بهشت
و بعضی اثر در خاطر او آمده و نیز بعد از ایام ... شده
اقصای بلاد ترکیه و ولایت و شهرهای اوزبکیه را که نسل
... شور است ترک بوده و نیز آن شهر را ... امال
یافته و بسلک طلاب آن عزیز علیه در آمده بود و چون شهر
... ابروی ... دو سال در آنجا بهر ای انبساط خاطر
آن عظمت ... کمالی همین قدر بسنده بوده ... باجه
اظهار می نگارد که چون مولانا حسنی بطلب ...
استعداد یافت در آن شهر دیگر نگاشته و از آن ...
سلطان اشارت شد که بهر دوری رخصت از ...
و در اثنای ... او از کوی بخت ... دل
گشتم اعاده ... و باده نموده با دولت جدا او هم ...
و مسارعت ورزید به موکب اقبال با جمعی از مقربان بساط
عشرت بر سر شکار بر آمده به سلطانیه قدرت ایزدی ...
عبرت بین گشوده بود که آن شورش مسموع شد تا ... بود

یاران بطریق ایلغار متوجه شدند و بنابر آنکه
عادیات نصرت سمند قطع کرده بودند و یاران ملک
در اثنا بعضی از حادثات اندران شعوب متفرق شده
ضرورة دران طوفان بی مبری افتاده بودند فابو
بابر سرگردان بوده ابنا ها در زند و چون موجب اعزا
نزدیک شده بود و ... باغستان بحران عبور افتاد
و بر آن کل زین و بعض بنش اسلحه و صوری و ...
نمود و قرساول ایلچی در تعویق ماند چون رایات همایون
مراجعت نمود در اثنای راه خبر واقعه مولانا ...
رسید که با بتلای ... و امثال او درگذشت موجب مزید ...
گشت بنابران بعضی ... اقرا سلالة الاولیا
العظام دودمان خلاصة الاصفیاء الکرام ...
اشرف که از قدیمان این دودمان والا است ...
تا ... حقیقت حال را مشهود ضمیر انور کرد اند و ...
عهود و مواثیق که بوسایل رسل و رسایل ... و ...

گردد و ثمره از حبل اهل مآثر محبت و یگانگی اتحاد پیوسته گردد تا
مسرت افزای حدیقه باطن رابطه مودت گشته

رابطه خلت و صفا و وداد اسباب محبت و ولا اعنی اهم
مصافات پیام و پیام موالات التیام که در صحایف و
صحیفه کریمه و محاوی نمیقه شریفه مشعر ساعات و
ساعات و اوقات پناه رفعت و شوکت دستگاه
فارس مضمار شهامت و امارت مرتقی مدارج نصفت و جلالت
... دودمان عز و علا اعضاد ... مدار ... اصل
مطرح اشعه بوارق الی مجالی انوار شوارق اکامی مسند
ارکان شجاعت و ... موسس مبانی اساس عظمت
مسند نشین ... عز و اقبال مسند آرای بارگاه جاه و
العالی ... القطرت معالی الهمم ... و ... الفور
مجامع الفضل ... عبد الرحمان ... (ملاحظه شود)
بروز ... اوراق ... بهار ...

لازالت ارکان بنک کام و بقا ربانی اوامر ادامه
نگار
الا تمکین موسس دولت و دعایم و ابد الدوام و باقیه شرطیم
سال غزرا و حجت ثمرات نسب بود و سپهر و معه
بود رفته المهدی را صبحی اثبات صمد و فواید و سید و نامه
باطن اجزای منتظم و خاطر صفای صورت دوست و نظم
و شرف پذیر احکام اعتلای و بنیان ملک مبانی و ثابت و
رفعت گرفت انتظام دلی و بنا و جهنی و سپهر قوائم
قدسی عالم افاضات اثر از که سپهر صفا و خاطر انور ضمیر
نامه وظیفه و ... پذیرد می نقطه انس عالم الهامات و
باد گرامی حال تا جهانبانی تخت بر او جلوس ابتدای از که
معاضدت و ازلی توفیق مساعدت تا قرن
جلوه ما حسن بر پرست حق خاطر و سماوی تاییدات
نماید کشور و ... فرمانروایی سلطنت از مقصود که داده
مال رحم پاسبانی لوازم بر اقدام و سرانجام متعدد
فرو سماوی مستمدات و قالی خطوط در و کردن منال و

و لهذا طریق سلوک و سلوک طریق این نیازمند درگاه الهی [illegible]

با دوست و دشمن و خویش و بیگانه بغیر از مدارات و

مواسات و ملاطفت و مماشات امری دیگر نبود و همواره

توجه خاطر به تمهید احوال و آسودگی اوضاع عموم خلایق

و جمهور انام مصروف و عنان توجه باطن مایل معموری

بلد و مملکت [illegible] معطوف [illegible]

و کیفیت بالمره شهید اکه تسخیر و تنقیح ممالک هندوستان که [illegible]

تا [illegible] و [illegible] کوه و هامون سواد اعظم و چهار

دانگ عالم اشتهار کرده اند و از طرف [illegible]

انفصال دارد مقتضای هوا و هوس نبوده است بلکه [illegible]

نهاده [illegible] از اعلای [illegible] طوفان و حمایت [illegible]

امری دیگر مخطور نگشته و از اینست که [illegible]

[illegible] بهر جا که آورده دولت و اقبال [illegible]

پیش آمده و عنان عزیمت مبارک بهر جا که معطوف داشت

فتح و نصرت به طریق استعجال استقبال نموده هرگاه [illegible]

و بحمد الله ما بین سلطان علما البحرین پاشا و میان سلطان و
کرده شد ... به بافتگان درگاه کبریای الهی
و بعد از روابط آشنائی جانبین و ضوابط محبت فیما
بین و تمکن و قرابت قریبه سابقه ضمیمه این نسبت
را محکم شده باشد به هوشمندان حق شناس ظاهر است
لیکن این روابط در التیام محبت و الا کافیست
فکیف که این همه دواعی جمع شده باشد غرض از دوستی
و یکجهتی منظور نظر حق بین حقیقت این نحو بود
و پیداست که به یمن برکات این موافقت و موالات
وسیله انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام اوضاع
اصلح جهان و جهانیان خواهد بود اما آنکه در وادی
ارسال رسل و رسایل مرقوم شده بود به چند وجه
عقل سخن در آن باب ناکردن ترجیح بر سخن کردن
داشت اما اعراض از این وادی در پرتو طول کلام
در آن مقام ناملایم دیده است تا به این قطع که از اجزاء ...

دین مشغول است اتفاق نموده قیل ان آل الرسول ولد

قیل ان الرسول فرکهنا ما نحا الله والرسول معا

من لسان الورى فكيف انا احمد الله که بدعا و ثنا

بمجد ابنا و ثنا وین وظیفه شیفته سلطنت سعادت

قرین همواره بر نهج شاهراه قویم ملت و دین سالک

مستقیم حق و یقین بوده لاجرم بموجب الملک والدین

توامان از ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای

اعلام دولت روزافزون کمال دین داری ما

دلیل قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی همگنان را

در مرضیات خویش راسخ دم و ثابت قدم داراد

و چون حوالهٔ همم سلاطین عدالت انتما که صحیفه نشان

اورنگ اعتلا اند این است که کافهٔ خلایق و جمهور برایا

که بدایع و ودایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان

بوده در لوازم عبادات الهی و مراسم معاش خیر خواه

جهد بلیغ نمایند بنابرین درین مدت و تنسیق و انتظام

این ممالک وسیعه فسیحه که معظم جمعی از سلاطین عالیمقدار و حکام
ذوالاقتدار بود سعی نمودند و بتائید ایزدی که شامل حال
این نیازمند درگاه الهی بود از سرانجام مهام این
ممالک فراغ کلی دست داد آنکه وحال که از زمان
طلوع نیر اسلام الی هذا الایام سم حوافر خیول سلاطین کشور
کشائی و لمعات سیوف مجاهدین فرمانروائی پیرامون
آن نگردیده بود مساکن و مواطن اهل ایمان شده
و کنایس و معابد اهل کفر و خذلان مساجد طاعت و منابر
عبادت ارباب ایقان گردید الحمد لله تعالی و تقدس
که آن چنانکه دل میخواست انتظام و التیام یافت
حسب المدعا سامان و سرانجام پذیرفت و جمیع سرداران
و گردن کشان از جنود و هنود و غیرهم حلقه اطاعت
بگوش انقیاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر شدند و
طوائف انام را با هم ارتباط و انضباط تمام دست داد
مانند مصداق احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بخصوصیه

رعیت

و وفور اصدار رافت و تتابع مراحم متعالی نصفت و اشاعت
انوار عاطفت و مهربانی مبذول داشته حدایق امالی و امانی
ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات
مطرات فضل و امتنان تازه و تر ساخته ایم و پیشنهاد
خاطر فیض اثر ان بوده است که چون ازین مهمات
فراغ حاصل شود بمدد عنایات الهی و هدایت
کنار فرنگ که در ته ابر دریای شور در امده سر بشورش
برآورده اند و دست تعدی بر زایران حرمین شریفین
زادهما الله شرفا دراز کرده و جمعی کثیر انبوه کشته
راه زایران تنگ شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده
آن راه را از خار و خس پاک سازد لیکن چون شنیده
می شد که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام
بی اخلاصی شده از عهود و تقاضای حسن عقیدت که باعث
ارتقای ایشان بمراتب عالیه بوده عدول نموده بعضی
بی اندامیها کرده اند در خاطر حق شناس گذشت که

از فرزندان کامکار نامدار اینکه بازوی سعادت رفعت

حال ایشان روشن و لایح است و آثار نجابت از ناصیه طالع اقبال

عیشان مبرهن است بدان جانب تعیین فرمائیم تا

خاطر از مصاحبت ایشان جمع شود و با مربی دیگر متوجه شویم

الحال که سلطان روم عهود و مواثیق چند بدر رسود

را کان لم یکن انگاشته نظر به ضعف صوری والی

عراق کرده بدان جانب افواج فرستاده

نظر از آنکه از شاه راه سنت و جماعت انحراف ورزیده

محض افترا نسبت بخاندان نبوت شود متوجه شده معاو

فرمائیم بما که تعارف اسلاف منظور باشد علی الخصوص

در یوقت مسموع شود که فرمانروای ایران علی قلی

سلطان همدان و علی را [illegible] با لشکر و سپاه

با التماس کمک و مدد ایلچی کرده است بر همت علی

و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان

منعطف شود و بخاطر چنان میرسد که چون رابطه محبت

دست افزارت مآل آن سلطنت و دستگاه ارشد اعظم الا

است و به تخت نیز از فرستادن مکتوب محبت اسلوب

مصحوب سیادت و نقابت پناه میر قریش صنو ابراهیم و

قواعد اتحاد و استحکام کرده ... زبان که حدود ...

تخیم سرادقات اقبال و حضرت خدا ... و جلال گردد

آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده و با

حدود ... تشریف ... از ... دار ... سرزمین

مجمع البحرین عز و علا مطلع السعد بن تحد و بها گردد و ما

لی و سائط فی صدد ... انتظام اساس محبت قد ابت

مستحکم تر ساخته بعضی سخنان دلاویز را ... امید

که مخزون و مکنون خاطر است و شرح خداشناسی و حق

پرستی بقدر استعداد با فاضت فیاض علی الاطلاق

دریافته است مذکور مجلس انس ساخته و از نفایس حقایق

و شرایف دقایق آگاهی بر خاطر عاطر آن ابهت و دستگاه

پرتوی انداخته باشد نیز استماع نماید خلاصه زندگانی

و زیده کامرانی صحبت انشراح انسانی و فواید اجسام
فلکیت المعنی در میان دو برگزیده خدای و نظر کرده بارگاه
کبریای بتحقیق شود بهر آینه این معنی باعث شمول فیض
عموم فضل خواهد بود و از آن زمان که بصیانت الهی
ایمن از روی بوقوع آید چون همت منظوران الهی مقرر از
گروهی خدای بر تحصیل رضای حق تعالی است نه
انحصال نام تسلط بر افراد انام بنابران هرگز خاطر
حق گزین حق جوانب امید که طلب مقصد ایشان بر آن
باشد که دو یکی حق شناسی و حق طلبی منتشر باشد و آن
دیگر اینکه رضای خاطر او را لازم دانسته مقام یکجهتی بود
از صلاح او در نگذرد و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق
بر عالمیان ظاهر و آشکارا شده است [illegible] باره
امداد و کومک حاکم عراق و خراسان آنچه صلاح دید ما و شما
خواهد بود از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و همه اینجا
که در باب تفقد فرزند شاهرخ میرزا رقم زده کلک محبت نگار

شده بود مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد الحق
بواسطه خوردسالی او خود بیشتر بها از دیگر زمره قطع
و به مصافاتی مشتاق چندین امور نالایق کرده بود که هر کدام
از انها بالانفراده مستدعی ان بود که کار او باین حد
رسیده باوله بواسطه اغوای بعضی کوته بینان از لوازم
اطاعت مهر اسم عبودیت کما بسیار متساهل بود تا با
بان عظمت دستگاه و قطع نظر از مواد مودت و قرابت
میان ما و ان رفعت دستگاه واقع است از روی
جلادت طرفیت نمی تواند شد لیکن داد پیش آمد
تا اثنا که جد بزرگوار بود که چندین حقوق دینی و
دنیوی بر ذمه او واثبت الجنان سلوک نموده بهر جا
گریست با او واقف شد از عدم التفات ربانی و ابهام
بزرگی بود الحال چون شایع شد از خواب غفلت
بیدار و از مستی غرور بهوشیار شد التجا و اعتصام بحرو
و تقاضای عاطفت ما نموده عذر ان که کرده است و ملاطفات

اصحاب تجشم امری دیگر بخطور نمیرسد و مامول از مراحم
مودت و قرابت آن عظمت دستگاه نیز آنست
که از زلات اقدام او اغماض نمایند و بجهت تشیید
مبانی محبت و استحکام قواعد مودت افادت و حکمت
بنیاد نمیدهد عفو بابت بهوا خواه عمده محرمان کار آگاه حکم
اهتمام که خلاص پیراست گفتار و مرید درست کردار ارادت
و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده
دوری او را هیچ وجه تجویز نکرده بودیم برسم رسالت
فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت تحقیق
است که مهمات را بیواسطه دیگری بموقف عرض
میرساند اگر در مجلس شریف ایشان هم همین اسلوب
مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بیواسطه خواهد بود
و بجهت واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر
شان انار الله برهانه سیادت مآب نقابت نصاب جهانگیرا
که از اعاظم کبار و اجله اتقیاء این دیار است معزز گردیده

بجهت

ساله

بجز زیره از سعادات

بوده‌ایم و بواسطه بعضی امور دیگر نیز اتفاق افتاده بود
در حصول امر فائده نیکست با مشار الیه فرستاده‌ایم بود
انجمن و همایا بحوبی عمدة الخواص محمد علی بیگ
تفصیل علیحده ارسال نموده‌ایم با برکت فیمابین عز
مخابره عمل فرموده امور از طرفین طریق ارسال رسل
و اتحاف تحف مسلوک باشد و از جانبین طلب داشتن
و فرستادن کبوتران با پری پرواز که موجب عشق باز
طایر روحی بال شوق در انتعاش شد و اهتزاز از امداد اهتمام
شما بالجمله خواهد شد و داد خود اگرچه توجه باسب [illegible]
که در نظر اولی از لعب و لهو مینماید لیکن در نظر ثانوی
جمع و بازی با دارند شوق و مناسبت ذوق
از باب وجه منبعث موجب نتیجه مبدا می‌شود و اگر
حضرت واجب تعالی بر همه امر ضمایر آگاه است که
صوری احیاناً با مثال این امور بر حال توجه نمود الا
از جلب [illegible] بیش نیست و در حال و ظاهری اکتفا

خاطر حق اندیش شد امید که همواره بنا بر رسالت مراتب صحایف
ثبت وصل ابواب رسایل مودت محرک سلسلهٔ اخلاص و
مشیّد مبانی اختصاص کما ینبغی نامه به حروف اختصاص تمام
کرده باشند والسلام والاکرام

استشمام گلدستهٔ بهارستان محبت و یکانگی و مطلع
کارنامهٔ نگارستان دوستی و فرزانگی که آراسته
نخل بستان بوستان سرای آشنائی و نگارستان عشق
پیمان نگارخانهٔ دل‌افروزی و دلکشائی [illegible] والا
دودمان عشرت خاندان گوهر افزای افسر و اورنگ
بوستان جهان دانش و فرهنگ چهره آرای ایوان
شهریاری جانب خرامش سپهداری سپهسالار و کار
دلاوری و دلیری شهسوار جولانگاه شهریاری و
خدیو کامگار کشور شاه گستری نوازش نامدار جهان
دانش پروری فروزنده چراغ شمشیر فرازنده تیر
بوده حضرت [illegible] که کوس نوروزی اداره

جهان افروزی زرینه نیلگون ملبس بسیار حمد و ثنا اعظم
عطا بخش عالم آرا آفتاب جهانتاب که سلطان
چهار بالش ایام و فرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام
است سایه فرخی و فرخنده بر تارک چرخ و کائنات
بوزد باد بهاری روح بخشائی درگاه پیروز ساز سپهر
بستان است گل و میوه و ابر آذاری باری نوروزی
بستگی بهار را از گرد راه گشت و نشو و نما داده بر ارباب
و خرمی و سرمایه دلگشائی و شادمانی شد عنا دو
از سربلندی گرفت و اساس یکتا دینی تازه از حسب ما
نشان داد و بنیاد دوستی و خوبی و نیکنامی و ملک
که انجام عبرت نامه نگارش یافته بود به کلک گوهر
گذارش بر زینه بر دل آتش سینه و دیده آسمان
بپیوند که گنجینه راز خداوندی و آیینه جهان هوشمندی است
پوشیده نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی نیاز در
سال که از نیروی بخت کامرانی رسیده همه

دیده ور دانشی اند ایشند که این آرمانها یکی و فرمانروا
آری هیچ کدام یکی در کشورگشایی برای هیچ ورزیدن گنجینه‌ها
زر و سیم و آراستن تخت و دیهیم و بالیدن در خواهش‌های
نا باید ارزو و سر فرو بردن در پریشان آرزوهای نابخرد
چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه خیر سگالی
و نیکخواهی پیرو دیگر نبود و همواره در آسودگی جهانیان
از خورد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک
و دور کوشش می‌نمود خدا آگاه است که پاک ساختن
چهار دانگ هندوستان و خس و خاشاک رفتن از این
بوستان که از همه پهلوی بدریای شور پیوسته است
از سر خودخواهی و خودکامی نبوده پیش نهاد آرزو
جز نوازش خاکساران و کیفر ستمکاران نبوده
و از نهیب سرسوی آرزوی او رده کارهای دشوار یا
گشایش یافته و چهره آرزوها از پرده امید نکویی نمایش
برکام نموده و فرزندان ما با دیگر بندهای خدا چنین باشند

والا دودمان که [illegible] ترکان با پیام نمایان در کیهان فرازآ
اند با این همه معنی بوده دوستی قدیمی و خویشی نزدیک و میان شاه
و هوشمندان خود دیدن [illegible] است یکی از نهاد در کیهان
و یکدلی بسته است هرگاه این همه یکبار شده باشد [illegible]
که جز یگانگی در میان نخواهد بود و این همه یکدلی بیم هراس
جهان و همه جهانبانان خواهد شد و اند در دیر فرستادن
نامه های گرامی و عدم اظهار نوازش دوستی باید از نوشته
عزیز رفته بود شان در پرده کتمان پوشیده و پنهان
مانده چه دل نگرانی ایشان از دشمنان کینه ور و از فتنه
باستانی چون مرز خواهند داشت و هیئت گروهی خیره
از سخن سازان بیباک و ستمکاران کج نهاد به خردی
بسته زخود بیخبر غیب بستند بر عهد [illegible] و دشمن شوند از مد
رسند یا دشمن شوند [illegible] رسند که از [illegible] درون و کو
دریافت و بیجا ساخته بودند و گروهی از ساده دلان
هیچ مدار و کردار گردشمنان ناشناسند [illegible] که

اینک همی نیسته اند خود چه گیتی ابش را شی دانند بلند چه

و درست فروغ این گروه‌های سر انجامه مردمی که اندر پیکر بود

و دریافت دارند بیدا [illegible] ن و آلا دودمان که برگزیده

درگاه خداوندی اند و درامشی و باریک بینی ایشان

بر همه روشن چه گیتی ابش دانسته باشند که کوشش هوش

بر بن سخنان اند آخته از نامه و پیغام دوستی باز ایستند تا سر ۴

و اگر چندی از رانده‌های درگاه و ماندهای گمراه از پیشه

ارزوه دل رفته باشند و بر راه سالوسی در آمده دروغ

راست وانموده خواهند که راه سخنی یابند و خواهش

دم درکشند و بر آن شوند که گردی بر دامن دوستی انگیزند

و سرچشمه یگانگی گیتی‌شناس بیگانگی انباشته شود سزاوار

دوستی آن بود که انجمن دانا فرستاده مغز سخنی نگاه

داشته و از نهان کار آگاه می شوند روشن دوستی آن بود که دانشور را

از نکوکاری سخنی فرستاده از چگونگی آن می پرسیدند باری گذشته

بیهوده گفتار نمی آنچه گذشت اکنون چون لاله از دوستی بهار سرسبز و خرم

باشند

و ریشه

و بظهور رسیده و دانسته حیثیت مردان ملک که اندکی از ظهور نهانی سابق
نگاشته شده. از زمان دیر پوشیده نماند که از ظهور بین کتابت و
ست و جماعت بر آنچه حضرت اکابر ناقلان و شهاد
نظر و نقل و اشارت ارباب کشف اعتقاد یافته و بالجمله
اتفاق اهل ملل و نحل مقرر شده است که وجود و حیات
شرافت نهاده و رفعت بخشیده نوع گرامی انسان که مثال
اقتباس موفق و قع فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا زینت
است که مرتبت تاج عقل است که ازین جهت بر سر او نهاده
باد و ابسته است و در یافت کارگاه آفرینش بار و بار
پیوسته است و باتفاق ارباب عقل و اصحاب نقل بوده
نیست این گوهر شایسته پادشاهان بزرگ منش و شاهان
والا همت از همه روشن تر دارند و انوشیروانی تاجداران
تخت بلند و کامکاران دانش پسند از همه بیشتر است چه
هر گاه که در کارخانه آفرینش هر کس از افراد احتیاج و نیاز
دانش بیداد و باشند هر آینه این طایفه علیه بمزید فهم و ذکا

مرد فریب خواهد بود و اکنون که دانشمند بخشش و ستمکار و نمود

مرزبانان که راه دانشمندان نامدار و پایه و نهادان پرورد

و از اکابر علمای دین و اعاظم احبار شان است هر چند پادشاه

دانشور را هم نیستی با بیگانه مردم ما باید اما بسیار جای

که خرد و دین و دانش خداوند فرمان عظمت و

خواهد رسید فهم افادت بنا و مذکور بها و نخواهد دید

و چون به وطن اصحاب این دریا لازم است

که این پایه و نیستی بها و فیروزه خانم اکبر یار را معطل نگذارند

و همواره در مسالک حاشیه و معادات شان و اکنده و

از و طلبیده خبر صاد و وقت صحبت با خواهند مدهای سیاه

دل و ستمکاران تیره درون که از برای خویشتن جاه

و زبردستی بودی و خود برتری جستند مرکا خد و دوختند اند و

فرمان اسمانی و نامه ها و دانش را که فرستاده خداوند است

بعض او ... ارشاد راه سنت و جماعت کرد اند

و پیروی نکالید و مجلات نصوص را تاویل است

نموده میخواهند که در زمان روائی و کارگذاری شود
بادشاهی باشد و این معلوم دل و دانش گزین باکر
همواره در تحصیل مرضیات الهی باشند و این
که چون اختلاف بسیار در هر باب بهم رسید در
مطالب علمی طلب دلایل و براهین مشتبه بود از انکشاف و عملی
غوامض مسائل دین و تشخیص مقاصد مجتهدین و استنباط
عقاید سلف و ماخذ اقاویل خلف و تفحص موارد صواب
و تصحیح مواقع اختلاف و منشاء خلافی که در پیش بهمرسیده از
سال میان علمای عامه متنازع فیه بود چنانکه
شمه از آن مبسوط بر تفاصیل آن مشتمل است بیابد و
در مبادی احوال گفته شد که این معنی باعث بی رونقی
و کساد بازاری نادانان که بتلبیس و تزویر در لباس
ارباب دانش در آمده اعتبار پیدا کرده بودند می شود
و موجب بستن امیدی جمعی از ارباب دانش و اعتبار گرفتن
آنها که بواسطه بدنفسی طایفه اوباش در آن ایام حصول بود

مرکز دو دوایر نادانان و انانها موجب شیوع صیت و صوت

بحرت خود شده و در طریق سلوک بعضی مقدمات

ناملایق را شهرت داده موجب مزید اغوای جمعی از

امرای سلسله که در اقصای ممالک شرقیه هندوستان

متعین بودند موجب مد طبعی و کم فطرتی اراده نفی نبوت هر صاحب

البشا مرا ساید داشت و مدتها از در خانه دور بوده دست

او بیری برای بیا مدن در خانه و باقی شدن میخواستند

می شوند چنانچه این شیاطین سعادت بیان گاهی نسبت ادعای

الوهیت و گاهی نسبت دعوای نبوت بان جناب نموده

خود را در گرداب بلا و موج بحر عنا از ده ر سوا و خاسر

شدند خاک مذلت و گرد خجالت بر فرق روزگار

خود انداخته بدر البوار شتافتند فی الواقع ساخت قدس

مساحت جناب کبریای الهی را با خس و خاشاک امکان

چه نسبت و دو سه ابر ده عصمت نبوت بالای امدادات

عقال اهوا و ما هوس لیاجه مناسبت باعث تعجب بالا شود

که در مجالس ایشان بیارت دوانیده اند که ازیشان یافتگان و در کامه
امثال این تربیت برسبیل اجمال هم چیزی اند دو
مهمانان بی حد که در سرای جناب عزت امثال این
مشهور است باشند و حق تعالی شانه است که چون همگی
همت بر تحصیل رضای الهی است ایشان بمحنات هرگز
ارباب نفاق غباری در مشرب صحبت خاطر راه نیابد
چه هرگاه حضرت واجب الوجود از دوست طلبی کرده باشد
که تن بدان در داده باشد و حضرت انبیا از سر نفس
بگذرند که بدین نجات یافته باشند سایر بندهای خدا
را از آن چه اندیشه و از بدنامی چه خطر باشد الحمد لله
والمنه که بینه بسیار دیده و شنیده و بسیار فرموده خدا و
رسول او بوده و روز افزونی بخت همایون گواه
حال است الله تعالی همگنان را در مرضیات خود
ثابت دارد و در راه قدم دارد و چون همگی همت سلاطین عهد
آنست که در رضای خالق و اسوه یی ... لوه

چو عرق علو کفار بهر که خلق همه آنرا بسبب الهی باب شرایع
در امن بوده و بسیار از هم عباد است آنی و مراسم معاش
خود فارغ البال باشند بنابر این مجموع شعرای رفاهیت
کافه رعایا شامل کرده ابداع البعد و الیه التی اندر حق سیاست
جهانگیر دین آئین هندوستان چندان کوشش
بجا آورده که بتهای دست از جهت بت راجه‌های فرمان
روا و سرکشان نامشهور اندرین است امروز بهمگی سر انجام آن
بدان کوشید که با بستی شد چنانچه بتخانه‌های هندوان بر
خانقاه درویشان خدا اندیش گردیده بجای آواز
ناقوس بت پرستان بانگ نماز شنیدن گرفت و هنر کار با
انجا چنانچه دل می‌خواست همچنان شد و از دنی اخوان
سامان و سرانجام پذیرفت و هم چنین سروران و گردن
کشان که بر نهج جهان بانان سپهر کوشش آوازه فرمان
برداری و در کوشش فرمانی کشیده با لشکر فیروزی
اثر در انداخته و این چهره هم گونا گون را با هم پیوند

دست داده چنانچه سرشار تبرزین خاکساری و نارک
امیدواری به درگاه خداوندی نهاده بوستان آرزو
یعنی این مردم را فرخنده و آباد و دنیش سرسبز نیاز
سانیم و پیش نهاد خاطر آن بود که چون کار و بار سامانی
و سرانجام باید شوربختان فرنگ که دریا شور را به
سر شورانگیزی برآورده سکه را به دریا بوردن بهفت
کشور شده اند تا که به زائران حرمین شریفین بسیار
آزار می رسانند شود یورش شود آن راه را از خار و
خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده می شود که او پای
قبلیش از جاده عقیدت و اخلاص بیرون آمده بواسطه
خودی ادعا کرده اند بخاطر حق جوی می رسد که یکی از
فرزندان کامکار را به آنجانب تعیین فرمائیم که در ملاحظه
نظر آن که از شاهراه سنت و جماعت انحراف ورزند
خاندان نبوت بر ذمت همت بالازم است علی الخصوص
که حقوق اسلاف سالفه در میان باشد و تا خاطر

از بین برافکند جمع شود و نصفت بجای تکلیم و الحال که سلطان
روم عهود و عهد و پیمان پدر بزرگوار خود را نگاه نداشته
نظر بر ضعف حال تیموری و ادای عراق انداخته عبید
افواج فرستاده است و مسموع میشود که والی عراق
سلطان اسکندر قلی همدانی اعلی را بجهت مطالبه ملک ما بجانب
فرستاده بحافظ خراسان میرسد کهستان عزیمت نصرت و
عراق و خراسان منعطف سازیم و اعلای اعلام
امداد و اعانت بر وجه اتم و احسن یابیم و دولت ملک
میکند که چون آئین یگانگی و یکجهتی بابا والاد و ما
سالها ثابت گردیده و تجدید مراسم محبت و لوازم
از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت
پناه سعادت دستگاه میر قریش انجاح کام ما فرموده است
میخواهم که چون شود ملک بخراسان رسیده شود و آن
والاد و دودمان نیز از اینجا که آزاده دوستی در آمده در
برزمین سعید اقدس هزار گرامی شادمان سازند و بلند

مشهود رای مهر پرور گردد که گشادگی چهره و یگانگی که در دل است که
نشان ضمیر داری و درستی زبان که در دل با چاپلوسی
است بیک گفته شود و آنچه از درون دل و صفا و همراهی
در دل آن والا دودمان بر خواهد آمد باشد شنیده
ایم چون تا فرخنده جای که این چنین دودمان برگزیده خدا
برای خدا فراهم آمده زبان در از کشاید و همچنان بی
دل نوازی با هم بگویند و چون سخن بشنود و بدین سرافراز گردد
خدای خواهش پرور و درون نام بلند و سرافرازی
نمودن پرندهای دیگر نیست دل چنان میخواهد و مهر
که ایشان هم چنین میخواسته باشند که در راه یکرنگی و خدا
شناسی و خدا اندیشی همراه باشند آن دیگری پیروی
و دلجویی او خواهد و در یگانگی و یکرویی او افزوده گذاشت
نماید و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق میرعالمیان ظاهر
شده درباره امداد و کمک اهل عراق و خراسان موافق
صلاح دید آن حشمت دستگاه بعمل خواهد آمد و دیگر آنچه در

باشد شاهرخ میرزا او شیر اند سخن است که از انجا
که خورده سال بها خود پسند بهای او بود و بان هر کوتاه
بی‌اهمیتان همه داشته اند از چنین ناشایستگی
باشد بود هر کدام از انها باین پایه بلند میرساند چه از ان
بی پروا انها که از بند بیک مالکر دو چیه از ان گسته جهانها
بان والا دودمان نمود هر چند از دوستی و خوبی که
بها از چشم پوشیده شود او را چه پایه ان بود که به
ادبار پیش اید چه بود چه از بد اندیشیها که به بزرگان
بزرگوار خود نمود هر چه باو رسید از خدا رسید بجا بود ان
ناشایستها این همه افتاد که بها بود اکنون چون شاه
میرزا از خواب پریشان بیدار شده و از سر گرانی
مستی هوشیار شد تا بانجا رسیده است چه در پایه
نمودن و از کارهای او فراموش کردن را چاره دید
نمیکرد و دو امید از دوستی و خوبی ان والا نژاد بارها
که از ناشایستگی او چشم پوشیده و بجهت شده باشد بابت

و استحکام قواعد مودت و اتحاد و حکومت پناه
زبده مقربان خواجه عمدة المقربان کارآگاه حکیم
همام که شخص راست گفتار و مرید درست کردار
است و از ابتدای ملازمت ملازم ما بوده و
بوده دوری او را بهیچ وجه تجویز نکرده بود بعبس [illegible] سیاست
فرستاده ایم چون در ملازمت ما او را [illegible]
متحقق است که مهمات را بی واسطه دیگری
عرض ما نماید اگر در مجلس ایشان [illegible]
مرعی باشد گویا مکالمه میان بی واسطه خواهد بود
و بجهت [illegible] شاه [illegible] و [illegible]
خان انار الله برهانه [illegible]
جهان را که از اعاظم [illegible] است [illegible] دیار
مقرر کرده [illegible] بواسطه بعضی امور [illegible] افتاده
در شوال [illegible] حکومت پناه [illegible]
از سوغات [illegible] عمدة الخواص خواجه محمد علی [illegible]

تحصیل علم و ارسال نمودهم بموجب آنکه مقتضای غرا
بازوی توانای عمل فرمود همواره از طرب طرق
ارسال بر سر بساتین و اتحاف تحف سلوک باشند و از
فرستادن کبوتران به پر پرواز و از و از اهتزاز جنس
عشق باز به مرغان شوق در جنبش آمده و کار از حوصله
گل گل شگفت اگرچه عجب نمود که بازی جنس نی نیا
اما در عین یاد از مواجید ارباب ذوق میدهد و هم
اشتغال صورت بازی برنده چون بریده خورده
بن باز می نگرد چه پرده بر چهره راز محبت و شکسته
بال و پر نغم است بازیچه که همواره با هم این اعتنا
در مقام خوشدلی و شادکام ساخته باشند
چون قلم اسد بلفظ شادکام   ختم شد خط محبت والسلام

ستایش و نیایش حضرت کبریای احدیت جل جلاله
اسمی همیشه ایست که اگر جمیع نقاط عقول وجدا اول عم

با جنود مدرکات و عساکر علوم فراهم آمده از عهده
تصریح ذرّه‌ای از آن کمالات نتوانستند بر آمد اگرچه فرو دیده
تحقیق جمیع ذرات مکنونات صحیفهٔ ایزدی اند که
از زبان حالی بر آمده شکر ایشان و تقدیس ایشان
بیدای ناپیدای حمد حقیقی را از زبان و بیان و سراست شان
دارند پس همان بهتر که کمیت اندیشه از کنگرهٔ جلال
صمدیت که جانهای پاکان آویخته اوست کوتاه
داشته و حبل امل نعوت گروه قدسی شکوه زمرهٔ
انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التحیة والسلام در آمده
اولا نشر صفت جلالت و ثانیا بنایل عطایا و جمهور
انام را از تیه بود ضلالت و غوایت بشاه راه
عنایت و هدایت آورده اند بر منابر بیان
ادا نموده و شرح معالی احوال و مکارم اخلاق
طایفهٔ مقدسه اهل بیت که راز داران اسرار کبریا
و پرده کشایان سراپرده انبیا اند بر آن افزوده از رو

حامد

عزت است عادتی نمازدند و همکی بدید و انصاف
ملاحظه می کند بهر آینه مدارج این مظاهر کونی و الهی
و معانی این مجامع النفسی و الافاقی را که سالک در حقیقت
حق و فانی در بقای مطلق اند ظل مجاهد کبریا شیا
خداوندی و عکس پرتو صفات علیای ایزدی
می باید شناسد الست که ازان واجب دست
باز داشته بلکه جنید از مقاصد متعارفه ارباب فی النفس
و غیرش که بموجب حکمت عملی انتظام سلسله امکانی باشد
منوط است در دیباچه اظهار شد که بهر آینه درین صورت
در اکرم روان مسالک دین و سرا دلالان مقابل مقبولین
که از واجد اول ظهور و بطون بعض بعضی نهاد و قدسی بهانی
دانسته اند باین دست او بر نیابد تعقیب سحاب
خاص میگردد الحمد الله تعالی و تقدیس که مشاهده صفوت
نامه نامی گرامی که مصحوب یادگار سلطان فرستاده بود در
اوسط ایام بهار مناط اعتدال لیل و نهار است از جنب

بالطبع مهر اکبر بنده عباد طرب آمیز شوق و ریاحین در
دماغ روزگار رسیده بود و گرانبار کلمه نسیم
بساط ولایت رسان مشام نکات علی سنت الحمد و حقیقه
نظم تماشای خاطر و وداد رنجیده هر کلک خطه هو
شده بود نخابت در موقع نور جلوه آسمان و
قبل الواقعه و الطامعی جهان اقتضای مملکت دولت انجمن
در بلندی جلوه مشاغل عظیم و نخاوات قوم با
سلاطین ممالک هندوستان و اساطین ارکان مرز و بوم
که مشاجرات حد اول آن تمامی چهار دانگ هست قلم
اتفاق افتاده بود در تمهید مهمی سود
با امر وسعت و فتحت که در میان جمعی از رایان خود
رای و فرمان روایان سپهر آرای انتقام با فره
بود همواره هر سر نزد و بحر بوده باعث تفرقه خواطر
خلق الله می گشت به نیروی توفیقات آسمانی به تسخیر اولیا
قاهره و ساعد از کریوه هندوکوه تا اقصای دریای شور

ایالت
از سطرف جمیع سرکشان وگردن فرازان از فرمان پذیر
رہبر دست و راجها و رایان بدست و افغانان کوه نشین
و کوتاه بین و بلوچان بادیه پیمای بادیه گزین وسایر قلعه نشینان
و زمینداران عام و استقلال در ظل اطاعت و انقیاد
در آمدند و در التیام صدور و استیلاف قلوب طبقات
انام شرایف مساعی مبذول شده و بیامن توفیقات
غیبی انجه دستگاه ضمیر حق گزین می تافت بر وجه اتم
پیرایه ظهور پذیرفت و الحال که صوبه پنجاب مستقر رایات
منصور است مکنون خاطر حقیقت مناظر بود که یکی از طراز
داران بساط عزت روانه شود درین اثنا نهی حسنه
سانح شد اعظم آنها استخلاص عموم رعایا و کافه سکنه
ولایت دلپذیر کشمیر از ایادی قهر متسلطان و پاسبانی بود
باوجود غایت استحکام و انسداد طرق و ارتفاع جبال
و تراکم اشجار خوض و مهر کرده و مغاک که عبور مواکب اوهام
نیز از مسالک مصاعب آنجا صعب نتواند بود دست بسته

عروه وثقی توفیقات الهی و استمداد انوار ارواح طاهر
حضرت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باتفاق عساکر
حکم نمود و عساکر عالیه فرمودند و به سر تجار
تیز دست هیاکت دست منزل بمنزل پیش میرفتند و
در قلع اشجار و قطع احجار ید طولی نمودند و در تفتیح
و توسیع طرق و مسالک میکوشیدند تا حصار ان ولایت
داملیان و راندن فرصتی مفتوح شد و عموم رعایا از انواع
مرحمت استظلال نمودند و چون ان عرصت آباد از
جمهور نظارگیان خجسته رسید و سه از عنایات تجدید
بوجود نصرت ورود ان محل میمنت رسیده بجهت تسخیر حصار و
تا بلوستان شتاب مستمر کرده از راه ولایت بیکلی و
مرتبه کیمیا ... و ... عبور نموده فاصل و
عرض لشکر نخیم
مسیر عساکر اقبال آیات به افغانان سرحد و
طریق قطاع لشکر در ولایت سواد و بجور ... نموده و

بشکل نهاده میرزادان تورالان بودند تا دست بلوچان
و دیگر صحرا نشینان بهایم طبیعت تطاول نمودند
که شمار راه مسافران ایران مسدود شده بمرتبه استطاعت
رسید او و اصل در توقف بعد از سنوح واقعه ناگزیر حضرت
شاه علیین مکان انار الله برهانه بعدم انضباط احوال
ایران و هرج و مرج آن دیار بود که بقضای الهی توقف و توقع
یافت در بنولا که ایلچی مشخص به پیام رسید معلوم شد
که آن ظالم اختلال روی در کمی نهاده سر ابته از
استماع این خبر خاطر نگران روی باطمینان آورده
و باطن حقیقت تاسیس مرحمت گرد در توقف بجهت
پرسیدن شاهان ای مروت و فتوت نهادند
و درین هنگام شاهان ترتیب بظهور رسید علم جهانگیری
وامداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون بنیاد
در میان بود و میرزایان قندهار در دربار هم مخالف
و معاضدت آن دودمان عالی تکاسل و تقاعدی

[illegible] بوده در مواقع حوادث [illegible] مطلع عجایب [illegible]

وقت قطعا آثار [illegible] ظهور [illegible]

[illegible] بار رفتها که [illegible] صاحبان تاز و نعیم آمد توسل [illegible]

تقدیم می‌رسانید [illegible] حواشی اهل بوده [illegible]

کسان خود [illegible] امیرزادهای پادشاه دولت روز افزون

داشته باشند و از ماجرای سوالف ایام یاد کرده [illegible] عنایت

و خدمت آن جانشین نقاوه [illegible] طاهر [illegible]

و مشهور است افواج قاهره با ایشان متفق بوده هر گونه امداد

که مذکور خاطر آن قرة العین باشد بجا آورند لیکن چون [illegible]

از منتسبان این خاندان قدسی بوده [illegible] آنکه [illegible]

و فرستادن جیوش منصوره در نظر عوام کوتاه بین [illegible]

ارتباط [illegible] این اراده منصرف گشت و درین اثنا [illegible]

میرزا [illegible] سعادت نمود و صوبه ملتان که [illegible]

زیاده از قبل یار بود با او اختصاص یافت [illegible]

میرزا مشمول عواطف و روابط شده و والده [illegible]

خود را بجانب فرستاده و عزیمت آمدن و اراده بعد از
آمدن او عنان کر فرود آمدند و قبضه را ربوده بر کوه اشرار
و مصاحبت با سپاهی خواهند نمود چون در ایام سلطنت
و کشش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اعدا بر حرب
علی حضرت حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور تا این
زمان همواره اختلاف مذاهب و افتراق مشارب منظور
نداشته و طبقات انام عباد الله دانسته در انتظام
احوال همه خلایق کوشش نموده ایم و برکات این نیت
علیا که مقتضای ظلیت عظمی است مرة بعد اخری مشاهده
و ملحوظ کشته و ازین جمله که ممالک بجانب تسخیر عساکر ظفر و جلال
کشت مکرر عازم جازم شده بود که نشانهای ظفر الویه عالیه
بجانب ماوراء النهر که ملک موروثی است اتفاق افتد
تا هم ان مرز و بوم بتصرف اولیای دولت درآید و هم جای
خاندان نبوت بطراز و لنجواه سمت ظهور یابد درین اثنا نواب
نوای ایالت پناه شوکت و عز ایالت عبد الله خان والی

ترویج علاقه با دولت مجلس بطوری که چند کرور قرض سابق
و همه مخارج آنرا با شرایط سلطنت انگلیس کار دیوان
فرستاده غیر از سلسله صلح و سوء [illegible] او و وفا گشته چون
و جنگ و دین با کسی که در صلح زند و ناموس اگر شریف
عزا و فساس اعظم عقل نیست با [illegible] و ما تحریر است
خاطر ازین اندیشه باز آورده شد و غرض آنکه بشود
از [illegible] ازدیاد آن نفوذ [illegible] مقدار کم اختلال ایران
و ایرانیان که موجب اطمینان تمام گردد شود و حشو و
و قرار داد خاطر دولت انگلیس از نفوذ نژاد
انگلستان تسریع می باید مامول آنکه خاطر مهر گستر [illegible]
منفور [illegible] بکوری مطالب و مقصود دانسته و طریق انگلیس مرا
را مسئول دانسته حقایق احوال هر جهتی را ابلاغ نماید
و امروز که ایران زمین از دولت ایشان کار [illegible] عافیت
بهم بسیار کم گشته از تقاوه اصل است [illegible] انتظام کار
ملک و التیام احوال جمهور تمام جهد بلیغ باید نمود و در

اصلاح

منظور کرده [illegible]

در شب هجر تو ما را [illegible] ما را [illegible] دو [illegible]

از [illegible] عشق و [illegible] ابرویان [illegible]

[illegible] نو [illegible] ساخت [illegible] باغ

نظر [illegible] است [illegible] دهان [illegible] و مژگان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دوستان [illegible]

[illegible]

[illegible] دوستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زیاسمن قطرات آب و شبنم فزوده و رمیت ما سامی داستان جمیع ملل
و تحمل را گشته لعبتی پر جوهر و در النقاش همیشه سار جلیع
گلگون آورده همواره احسن مدائح دولت افزای بوده باید
دانشمند ابرا نموده رسالی تحسین ملک به شماران دالصوب
در نقش گشوده پرورش می نمود سیاره بخت بلاغی
سلاطین را ظلال حبیب اشهر افشان را این طریق یار و الا بیست
نمودند دادار جهان آخرین این گروه معانی را پایان اشتمام
نشاط آثار و باسعادت جمهور عالم افزوده گشت تقاضای فیض عمیق
نهموس طبیعت تمام نما بشر آدمی زاد و بد رونمایی کرده دولت
فرمایدار است بوده و داد انشد خط شریفه در کار دین بر قلمرو
گرامی وسید نام بیت جلوه نماید سایل شاید بیست ال برطابق نوز
زدوستی بر دل نشسته مخالفت است و در این صورت
خواهش سپهر ایوان انصاف منشور را جزمند تعلق لیکن در تمیز
بوده اگر و در اختیار روشن خاص سهو یا وخطای یافته است
سخاره سخاوت بار داشت محل ترسم و شفقت زیبای شورش
و بذر شش و تر ترقی جو صدور انجام باید دلهمداش ما انا
صورت و معنی و فیض عمر دولت پرده گشت و ارباب حج

این شیمهٔ دولت ایران است که در زمان امر فرضی و استقلال قوت بخشی نکارد فقره

دوستان باشنا و دشمنان یا مجال نشو نمو دشمنان دو

بدوائی علم و فرصت ایند و در پاس قول خود پیوسته سعی جائی

نشده رسول میبان فرمان روائی است تحمل و بردباری

را مصاحب دائمی خود کرده است که اساس دولت پایدار

در ضمن آن منظوبت در ضمن ولیعهد مخفی نماند اراده خصائل

لهذا یکی از مختصان حرم عزت را مصحوب یادگار

شاهنشاه نموده تا اوضاع ایران از قرار واقع اندره معرض

مقدس رسانده در این است و در لاست تمیز جمیعی از نشو نما

یعنی سلطان و وزیر ماجرا دیده با سعد ودی از علو

رکاب سعادت عظمی تمام و رستگار گاه بوده که این خبر

و بشارت علیهم اقبال خود الطاف ایلچی زبان ناجیت عجیب

روانه شده هنوز رایات منصوره بلند و شمرده بود

که ماوراء النهر بنظر همراه این فرقه

طاغیه شده بودند قابو یافته سر آن جماعت را در درگاه

والا آورده چون این ملک بر برکات قدوم عالی

این و امان گشته باز سعادت فرموده بدار الملک

اول ۱۲۳۱

نزول اجلال شده دیگر بهکام عالم سیوستان و تتمه نواحی
گرمسیره ایران است از سلطنت حضرت محمد شاه انگلیسی
در بیکار بود و در راه عراق شهر گردون و شعادن الی در توقف
اوقات و الحال خاطر مبارک همه امور ملکی فرصت ...
و بعهد سلطنت ملک خسروانه را همه ... باقی نیست
حاضر بجای استان بوسی ... یافت چون اعلیحضرت را
از لطف ... و سعادت ... از نو ... و ظاهر
آن ملک تحت تصرف گرفته ... و رخصت فرموده در راه عراق
و خراسان نزدیکتر و ابعض را از سر ... رخصت را انگیز
رخصت فرموده و سلاله الکرام نواب معتمد ضیاء الملک
فرستاده و چند ... از مقدمات محبت است سخن کلمات
خیرت اقتباس زبان او تفویض یافته که در وحدت سرای
خلوت ابلاغ نماید و بر حقیقت احوال ایران . از قرار
واقع فهمیده معروض دارد و برخی از شوقات این دیار
بتحویل خواجه ابوناصر ... مرجوا اند این دو نخواجه را خانه
خود داشته بر خلاف ایام گذشته سلوک فرموده و ارسال
رسل و رسایل را از علاقت روحانی و محبت معنوی

همواره در شمار بندگان بی‌نشان درگاه حق سبحانه و تعالی آن نقاوه

خاندان اصطفا و ارتضا و خلاصه دودمان اجتبا و استیلا

از مکاره و مکاید اعدا الزمان محفوظ و مصون و کشف تنبیه شیدا

عن الغیب مؤید و مسدد دارد

ستایش و آفرین ایزد جهان آرای

را که بندگان عالم را بفروغ آگهی مردم بیدار ای [illegible] کرده

و این شرف تحسین را بمواضع دادهی فرمان روایان

والاشکوه اسعد و از کرامت فرمود این آگاه دلان سریر

نجابت بتوانند بود سپاس ای تحسین بخشهای الهی

ستایش [illegible] سپهر [illegible] درگاه دادار بجای نماید و

بجز شغلی ابذل [illegible] و تحصیلی کردار سپاس گذاری را

[illegible] پیش نهند و سرانجام کارهای شایسته آنکه چراغ قدرت

افروخته با اندازه آن دوستی و خیر سگالی بجا آورند

حسن [illegible] ایشان نقاوه [illegible] و عضد خاندان مجد و

و اعتلا [illegible] نظر [illegible] عنایت ایزدی کرده بار دارد این

عند [illegible] ریاست و سلاطین روزگار و اورنگ نشینان

زمان [illegible] چنان [illegible] و تجهیز شده همواره [illegible]

رسل و رسایل محبت برای خاطر مقدسه بکرده آن نور

اکلیل ... بار خود ... روابط

... برای ... نور ...

...

قرب ...

کشوده از لفایف ... که جامع ...

بارچه خواهش ...

... خود ... هندی شود

درین هنگام که ... بیست ...

چنان بمجامع اقدس رسانیده ...

سعادت منشی و هوشمندی شاه محمد ... رسالت

فرستاده بود باعث مزید عاطفت ضمیر آسمان ...

چون در هوای ... درگاه مقدس آمد

نوازش کرده روانه ... مفاخر ... عاطفت

ما و الشین آن قرة العین سلطنت ...

چنان ... یکی از ...

مشغول ... الحکم

دیده ... و صد ... ان احلال شد بموقف اطلاع بیست و از

انچه کرده است احوال زمانیان شنیع فوز دیده و نوشت

همواره جویای ... اقالیم بوده از ان نسخه دانش افزا

و رسالهای نحو ... مدت ... خط خوش ... میان نیست

انچه از اوضاع ان ناحیت معلوم شده باشد بتفصیل رقم

زده کلک اختصاص کرده اند که فرمان فرمای کیست و با که

روش دارد و روش ما بین رعیت و معدلت ... رحیت

و اثرها نا باب حکمت اندوز تجربه کار و چند حیوان نفس ...

که امروز در ان ولایت بزم اقالیم در انجه ... و ...

کیش اند و زیاده کاران هنرورانند و صنعتهای غرایب نقش

کرده و عمارت مشهورت ... روی ... و ... که ... از ...

دلاوری زیادتی نیز گذارش نماید مجمع الخواص ابراهیم را افتاده ام

و قنات که از بزرگان جهان نورد گشت و با این عینیه ...

بازگشت دارد و اراده سیر خطا میکند زیاده چه نویسد و السلام

الحمد لله و کفی و السلام علی سیده المجتبی و المصطفی ... الذین

اصطفی ... علی ... فی ... چون ... [illegible]

[illegible]

اقدس معروض بالنسبه لطف الهی انام از خواص و عوام بکافه
وسایر رعایا که بدایع الطاف حضرت ... مرجعیت نموده هر
احوال و منشرح البال بوده در ادای مراسم عبودیت و لوازم
طاعت مولویت تمامی به وجوه من الوجوه دست تسلط
... کارخانجات خلق الله ... بر ... نگردد
بتقدیم مشهور رسیده جمیعا از صنوف ... و ...
بعضی معروض باشد که محظوظ ... سکنه
آن جزو البلاد و متوطنان آن احسن ...
و کل منتسبان خلاصه آن موقف ... که ...
مقصود و مقصود و صدرنشینان ...
است مشمول فیوض و عواطف باشند ... اقرار ...
که هر سال یکی از ملازمان ... درگاه خلایق ... که ...
منصف بوده باشد ... مرجع ساخته باور ...
از نفوذ ... خباس ... تفاوت ... جات ...
باشیم بول در ... و ...
قدم از جاده اطاعت بیرون نهاده طریق ... نموده بود
و باعث ... خاطر خلق الله شده بنابر آن بجهت دفع و رفع

فتنه باغیه و تخلیص عشیره از مکاید اشرار متوجه صوب ممالک پنجاب و کابل
گشته بودیم بتائید عنایت الهی و بتوفیق نامتناهی باعث گریبان
واقعیان شمار تا کابل سیر واقع شد و روزی چند که این مجمع سرادق
جلال زینت الحمد الله که تادیب و تنبیه مخالفان باحسن طرق کرده
و هر کس در هر جا که بخبث باطن و قبح سریرت خود خیال فتنه کرده بود
بکیفر عدم رفت بعد از اقتضای مراحم ذاتیه و مراسم حلم و عفو جرایم
محمد حکیم میرزا نموده کابل را باو عنایت فرمودیم و تشریف
... اسم شریعت اعزاز مساعی جمیله نموده و در ترتیب احوال عباد الله
بنهایت جد و جهد بجا آورده و از انجا مراجعت فرموده دار الخلافه
العلیه مستقر رایات ظفر آیات شد بواسطه کثرت مهمات
این طایفه باعث در سال مذکور از ارسال خیرات و مبرات
دست داده امید که من بعد قضای آن مهمی شود و دیگر مصحوب شیخ عبد النبی
و مخدوم الملک و حکیم الملک جدا جدا سوای مبلغی که در طومار مرقوم
شده بود دیگر اشرافی عظام و قضات کرام و بعضی مصارف فرستاده
شریف دیگر بی مشارکت احدی بالسر واللسان رسانیده باید
که تفصیل این مبلغی بکیفیتی که بمحرمان الیهم رسانیده ...
و قضات رسانیده ... که ملاحظه نموده شود و چون حکم شده

که بعضی از اشیاء غریبه که در لسان ایشان مبتدع و اکثر بعضی

متاع معهود در عرف آن کرده ابتیاع خواهش نموده بدان نقش

آن مبلغ واقع نشده بود دیگر حیات [illegible] علیه

که بعضی از ارقام [illegible] نسبت فضل و آیات الکتاب [illegible]

محمد [illegible] منتشر [illegible] مقتضی بعضی و عداوت و [illegible] کرده در

ایراد او اثبات [illegible] اندیشه بود [illegible] در آن انتشار [illegible]

بوده که در رساله که بنام [illegible] ساخته و فرستاده بود

بعضی سخنان که موافق شریعت اطهر و مخالف ملت [illegible] بوده

[illegible] بود [illegible] زان محض افترا و بهتان و [illegible]

و طغیان بود نعوذ بالله من شرور انفسنا [illegible] و [illegible]

از [illegible] السامری و حرفی که مخالف منقول و معقول بوده

بسمع شرف اقدس [illegible] رسیده و از آن [illegible] بعضی [illegible] مشرف

شده بغیر از صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمد صلی الله علیه

مصطفی

و سلم [illegible] معلوم خاطر اقدس نشده باید که آن [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] الله [illegible]

[illegible] از اهل فتنه و فساد نجات [illegible] و عجب از بعضی [illegible]

که این افترا [illegible] الله [illegible] ضعیف [illegible]

درگذار این فرقه مردم بشنوند باید که امثال این نوع مردم را از نیابت
اطمینان [illegible] بیرون اورده راه نفس و خاطر را از فرق متوجه انتظام
احوال نموده مال خود دانسته در آن تفریق و تقصیر با رعیت [illegible]
اشتغال نموده با تفصیل معاملات حقایق احوال و سوانح ایام
را می نوشته باشند که هر آینه باعث مزید توجه عالی خواهد بود والسلام

سپاس بی قیاس دربارگاه پادشاه حقیقی که مملکتش مصون از
صدمه زوال است و سلطنتش مامون از لطمه انتقال و فضای ربع
تمامی زمین و آسمان گوشه ایست از اقطاع ابداع او و سراپرده
لامکان قطعه ایست از جهان اختراع او مدبری که انتظام
عالم و نظام بنی آدم را باستیاری عقل پادشاهان عدالت پیشه
و یاری مردی عدل شهریاران انصاف اندیشه منوط و مربوط
ساخته مقتدری که رابطه محبت و ضابطه مودت طبقه ائتلاف
والتیام وجود بر امتزاج و استیناس افراد کائنات و انواع
مکونات انداخته و هر دو را مجدد [illegible] ازدواج طبیعی عناصر و نباتات
وسیل [illegible] ق و بادبان اصلح سبیل اند
عموماً و خصوصاً و بعد بر ضمیر ارباب الباب که مخفی از انوار [illegible]

وانی

ومنجلی از اشعه حکمت که در ذات اشرف محقق و محتجب است که در این
عالم ناسوت که مرتبت عالم لاهوت است نتیجه حبی از محبت الهی
است و هیچ امری چون مودت الهی نتیجه عدل و صلاح عالم و عالمیان
و انتظام کون را برقرار نمی‌دارد و بانواع سعادت [illegible] که انصاف
بموازات محبت نتواند بود و جهان جان و عالم روح را [illegible] ظلمت [illegible]
و از تفکیک و قسمتی که موجب [illegible] از صلاح این [illegible] صلاح عالم
و عالمیان است تحقق شود [illegible] بسعی [illegible] همت
بان مصروف است که روابط محبت و وداد و ضوابط الفت و اتحاد
میان [illegible] موکد و مشید باشد [illegible] علیه ملوک [illegible]
عنایات الهی بشرف اختصاص داده خصوصا با آن سلطنت
خلافت قباب صوری و تجلیات معنوی محی مراسم [illegible] الغنی
عن التعریف والتوصیف که ذوق نسبت [illegible] سلطنت
همایونی متحقق است و رعایت حقوق جوار و محبت با آن
عمدة السلاطین نامدار محقق و موکد و از اشرف مقتضیات
محبت جانی و اکمل موجبات مودت روحانی تلاقی صوری
و تناقض ظاهری است چون بواسطه موانع عظمی و بواعث کبری
ز حد ارتباط [illegible] جسمانی در پرده توقف می‌ماند امری که
[illegible] کرده شود

که خلاف آن متعرف گردد نشد از رسایل رسل و رسایل کتب نازل گردد

و مضبوط شد و سوانح احوال و لطایف اعمال ایشان مرقوم مبین و مشروح

در ضمیر عقول و اذهان حیوانات بود که باتفاق جمیع ارباب ملل و نحل و اصحاب

دین و دول انتظام معاش دینی و دنیوی و عالم صوری و معنوی

مستحضر و منعقد و منضبط و مضبوط است که انتظام صوری دنیوی

در برابر انتظام معنوی اخروی بر جبهه [illegible] عقلای روزگار

و کبرای هر دیار در تکمیل این حالت [illegible] سعی بلیغ

و جهد نامحدود باقدام رسانند و خلاصه اعمال روزمره اوقات

را در استحصال مقاصد صوریه بطریق صرف می‌سازند و

در مستلذات سریع الزوال و مشتهیات قریب الانتقال

چگونه منهمک و مستهلک اند الله تعالی دار المحن عنایت ازلی و

هدایت لم یزلی خود را چنین مشاغل عوایق و زوایل [illegible]

ظاهری در طلب خود کرامت فرموده با آنکه ممالک چنین سلاطین

عالی مقدار را در حوزه تصرف خادم آورده و مقتضی نقل

امور انتظام و التیام این ممالک مهم نبی که جمیع رعایا و کافه برایا

مرفه الحال و منشرح البال [illegible] سعی بلیغ نموده و توجه بدین باید

داشت انما الحمد الله که استرضای الهی و تشوق ما هو الحق [illegible]

مطالب هر فن نحو همه جا رب است و حیدر الغربی از ارباب این روزگار

کسیر ربیعه تقی الیه بر طریق آبا و اجداد و اقارب مصنف

شده جنس بدلی المرتاض در دلایل و براهین نا بر آن کتب

در اصل آن تشویش با قضا اختیار می کند و از ثمرات تحقیق [illegible]

غافل ایجاد و غفلت محروم ما عرشیان و در وفات طبیعت [illegible]

ادیان صحبت و اشتها از کلمات تقیه سعادت عالیه

مستفید و مستفیض می شویم چون میان السنه و لغات

در حیان کسب لایق اکثر بسیار اشعار که آن مطالب

عالیه را به کس عبارت خاطر نشان کرد [illegible]

سمع بوال رسیده کتب سماوی مثل توریت و انجیل و

زبور به زبان عربی و فارسی در آورده اند اگر آن کتب

با غیر آن که نفع عام و فایده آن تمام باشد و در آن ولایت بوده

بهند و سند در ربع الجهت تا که مراسم و دواوین [illegible]

آنجا و سیادت مآب فضایل اکتساب صادق العقیدة و ولا

سید مظفر را که مزید النعوت و عنایت سرفراز و مخصوص

بوده فرستادیم تحف چند با امثال آن خواهد لطف عنایات

کنند و همواره ابواب مکاتبات و مراسلات را مفتوح

و از آن وارث دولت حضرت ... عطایا ... فرزندی در ... شده

و ... علی من اتبع الهدی ... ربیع الاول ...

بود نظارت شد والسلام

شکر ایزد جهان آرا که بکوشش

سرحد دلگشای کشور خطر خواه بانجام رسید و محل ...

دولت قاهره بمجرای خود رسید و ارکان گلستان ...

بهار از حسن رونق شاداب اهل فتنه و فساد پاک گشتند

بود ... باشند ان درگاه دل اندکی تنفیل ... زیب ...

توانستی بود که حضرت دادار جهان بخش جود افزا

چگونه ... بزرگ و لطفهای شرفت که در حوصله ...

در ... باعث ... فرموده ... از جلایل عنایات

الهی و جلایل عطایای ناصنایی که در ... نسبت این

... درگاه الهی بظهور آمد شکر آن بکدام زبان

گفته آید که شرح شمه از آن در وسعت آباد دل تحریر ...

چنین بشد اندکی از بسیار آن در دفتر ... گنجایش ...

بشد لیکن ... سخنی ... و ... ...

از بعد ... ایکان ... اندکی از عطاهای الهی برای مختصان درگاه

و هواخواهان دولت خواه میکوشند ... تا ...

...

موروث والا کمانشد و تا ناچراغی در راه تاریک سرگردانان
بادیه ضلالت افروخته نشد راه عقیدت و اخلاص
فرمانفرمایان از انجمله عمده دوازده ماه امروز سالهای سیاهی و
کم عین مشعر ادرسیاست و طغیان باد و باران بود و جنابی
کیهانستان و ولایت ... این ... پایان دریغ
مرد و نشان میسر از محض الطاف ربانی و الهام
عزیمت کشمیر بخاطر جهان کشا افتاده نهضت فرمودیم بود
بود انکه جمیع اولیای دولت را امر می‌شود و اینها که بغیر
اختصاص دارند رخصت سخن کردن در بارگاه اعلی
باد داشتند بر دستی که سخن میرایان فراج دال العرض
ساخته نا ملایمی بود و قرار دادی با براک العرض برسانید
چون رهنمای این کار شکرف ارد جهان در رای بود سامع
قبول سعادت بر این مذکور توجه فرمودیم و از بدایع عجیبه انکه بیمان
روز دولت افروز که رایات اقبال از لاهور نهضت فرمودیم
در همان تاریخ کل کحب برگشته مراد از اینکار یادگار قرا
به میرزا یوسف خان ... به بعضی از اوباش کشمیر اتفاق نموده
بغی ورزیده ها به فتنه و فساد نشسته و از غرایب انکه در روز

بتماشای کشتی نشسته از دریای لاهور عبور میفرمودیم ناگاه عجیبا

بزبان گوهربار ما داد که از باریافتگان مجلس معلا ناگهانی

پرسیده شد این بیت از کیست و در حق کدام کس معزول گفته

شده است. کلاه خسروی و تاج شاهی بهر کل کی رسد

حاشا و کلا آیات افتاده بر سر فتنه بود از خبر طغیان آن

کل سرکشیده نسبت صبح علیه سید دانسته شد که مشیت ایزدی

درین پرده اعلان است که سزای آن بدکردار داده شد برهانی

بجای آورد درین کار اهتمام رفت مخلصان را باید اخلاص

افزود و گمراهان بی اخلاص بلا اخلاص پدید آمد و از اصول علیه اعلی

دران هنگام که خبر شورش کشمیر و کمی بر همه روی راه روی

آن بی دولتان مخذول العاقبت رسید ایزد بیچون بر

ما آورده که اورا از میان لشکر و جمعی وقت طالع با فتح بنیم ایا

خواهند فرستاد و غریب است تر آنکه میفرمودیم که ظهور این

توفیقات لشته در بر آمدن نیر نورانی سهیل یمانی

خواهد بود این بیت بزبان مقدس آمد ولد الزنا

حاسد منم آنکه طالع من والد الزنا کش آمد چو ستاره

یمانی مکرر میفرمودیم همین که سهیل یمانی طلوع نماید آن

امداد رسی

تمام

کلمه‌ای چند از زبان المنشی داده خواهش ما برا وجوب اولیای آن

در اصل خطای رفته است که چنین است بنسبت [illegible]

سپهر شده و بزرگ است [illegible] ره رفته [illegible] سی افغانان

اختلاص اندیشی در سلک [illegible] لقان منتسب بود و دو شش

آن مخذول بدار بیابان [illegible] کل فی صغر [illegible] نجات داده

و از عطیات الهی آنکه چنان بر زبان [illegible] داده بودیم که

در زمان رفتن و ناکوبی عدم رفتن او [illegible] دو ماه و زیاده

از چهل روز نخواهد گذشت و چون اهل محاسب حساب

کردند پنجاه و یک روز بعد رفتن او گذشت [illegible]

امرداد ماه الهی [illegible] بیست [illegible] نخست

و گاهی بخاطر الهام [illegible] چهل [illegible] بعد از [illegible]

نوبت سی و هفت روز از آن رسید ولی او بود و

سی و [illegible] شهریور رمضان فرو رفتن او [illegible]

است و چون [illegible] رایات دولت [illegible] آغاز [illegible]

زمستان بود قریب یکماه برای آسودگی رعایای آن دیار

توقف واقع شد درین اثنا بر زبان الهام ترجمان میگذشت

که به خوشی باشد که در ایام نهضت بجانب [illegible] هندوستان

عساکر گردون مآثر از بنگاله بدر رود و در آن وقت رقیب

نهایت طغیان که از اختلال معسکر اقبال کند و بار دیگر بر فتنه

اند محفوظ و مستور گردند به هم آغوشی [illegible] ایشان بغی و د

بانی کرم گستر آن زمره به تسخیر بنگاله جابجا [illegible] اهم

روی شمشیر وارد و به حسب [illegible] بیانزم سلطنت گردید دیگر

خود به اگرچه اوقات [illegible] به تعیین بندهای زمان رعایت

بعد از تمامی [illegible] از بنگاله [illegible] نصیحتم که در [illegible]

راه برف باریدن گرفت در این روزها قطعه برف [illegible]

وسعت بنای اصل عنایات حضرت [illegible] الهی را

جلوه‌گاه انوار کرد بعد از عبور و تسخیر انطاکیه

به برکت اقبال ایزدی لوازم همدمی الهی بالاهور نزول اجلال

واقع شد چون مهمات آنجا و بعنایت الهی به انجام رسید

به جانب اقدس عنان [illegible] گردید چون کافه خلایق هند و ستان

که خوگرفته دیدار نور بخش ما بودند مدتی که محروم اند

برای خورسندی ایشان از نور و نزول فروز گردیده

و جبر [illegible] توقیف ایزدی متوجه هندوستان شویم و گاهی که خاطر

الهام پرور جنبان میرسد که بعد از فراغ حشمت نوروزی

از [illegible]

آنکه شست محمد الملک که من القبول بمعنی ظهور امید باید که
شکرانه این موهبت عظمی بجا آورده مراتب حاضر
گردد [illegible]

[illegible] امتثال [illegible] فرمان [illegible] آقا [illegible] سلطنت
شوکت پناه فیض [illegible] شعار [illegible] شعف
و جان نثاری شفقت مسئول [illegible]
منصوره و شمس کامی [illegible] ابهت و جلال گوهر [illegible]
دولت و اقبال مخزن اسرار خلیفه الهی مجمع [illegible]
هوا خواهی [illegible]
کام بخشی و کامرانی [illegible] حضور محرم خاص [illegible]
سراپرده [illegible] الملک [illegible]
المعمور دلگشای خلف الصدق اعظم و اعاظم و اوسط العقد
مفاخر و معالی مطرح انظار عنایت [illegible] و الطاف قدسی
قدوه خواتین بلند مکان عمده مریدان سعادت نشان
یار وفادار عزیز برخوردار مبارز الدین خان خانان سپهسالار
بشمول غرایب عواطف سلطانی و وفور جلایل مراحم احسانی
بعز افتخار و شرف استظهار یافته بداند که در این هنگام خجسته

وقت طلوع ایام جشن و انبساط که اسباب عیش مهیا شده

و ابواب عیشی گشاده از اطراف نوید فتح و نصرت بگوش اهل حرم

می‌رسید به سبب نغمهٔ چشم زخمی ملک فیروزی اثر به علت نسخ ولایت

سواد هجور تعیین شده بود رسید با وجود آنکه حکام ولایت

مذکور در حوزهٔ تصرف درآمده بود فاغیه ملا عبد که در قبال

جبال مختفی و متواری بودند و رئیس لشکر قزلباش ملا احمد حرم

انحراف میکنند و الزام محمود ولان را بقتل نسبت میدهند

بسته تونسی مستور چون امری از پرده غیب ظاهر شدنی بود

زمام اختیاط از دست و اتباع لشکر رفته در شعاب

بی وقت گران بار روان می شوند و توزک از انتظام می افتد

و اطراف کمین تا عاقبت اندیشان بعد دست درازی

میکنند مردم سراسیمه شده راه گریز از دست داده جمعی

از کوه می افتند درین اثنا عمدهٔ محرمان راز زبدهٔ مصاحبان

دم ساز مصطبهٔ تعالی عنوان عشق بی همتای نشانده

مقربان درگاه خلاصهٔ زمان هواخواه انجمن آرای بزم

بایک بینی و وفاکیش آگاهی همدم دولت یی مجلس خاص محرم

خلوت سرای وفا و اخلاص ترک آمیز رموز عشق و ثبت محل

بر جی

سعید مجید الفت خلوص صدق و عقیدت طالب فراید حقیقت
طلبی و حق جویان عاشق المواجیق گذاری دقیق گوی نقیب نظر
معنی آفرینان بسیط بساط همزبانی [illegible] دبستان سرّ
سلطانی رمزشناس عالم مزاج دانی [illegible] حافظ شکل
سپهر مستقل ثانی ضمیر عالی [illegible] انجمن سازان
سر دفتر انجمن سخن پردازان حبیب [illegible] السن خلیق قدسیا
مرتبت دانشور راجه پربرکه جو [illegible] محبت ما در باغچه بود دوستی
از فرا شدن و در راه اخلاص ما فراست [illegible] وجود بی تعلق
گمانی بی تعلقی داشت با گرفتاری ظاهری [illegible]
[illegible] نهان از این جهان فانی و خاکدان ظلمانی رخت
اقامت بربست و قالب عنصری او در هم شکست و سلوک جوانی
که همه را ناگزیر است اختیار نمود و تجلیات حق و لقای عدم محققی
و محتجب گردید از این واقعه جانگزا و سانحه وحشت انگیز اندوه
افزای عیش محفل سپهر مشاکل منغص و مکدر شد و خاطر
دریا مقاطر غبار آلوده گردید اگرچه معراج کرده روان شاد
راه وفا و وفاق آنست که در کار قبیله گاه خود جان نثاری
[illegible] انساری نابند لیکن چشم داشت آن بود که

که در صفحات باشد و نزد ذوات انجمن این معنی نقش بر زمینه

از صدور این مصیبت اتفاقی علالت کام روی نموده اقسام

حزن و اندوه بر دل خاطر اقدس گشت افسوس هزار

افسوس که باده این نمی نه درد آلوده است و ثبات این شد

ستان بالبل اندوه و عالم ... نشسته فرقت و هم

قرار و لشکر این بزم باد بر پا تمام است و عاقبت

این سود را در صبر تدبیر الواسطه بعضی صوالح

ایلچی و مردم بیگانه باشند گفت که خود متوجه شده نعش

دور انجمن صورت هم میدیدیم و آن عطوفات و مهربانیها

که ما را با او بود ظاهر میشد هر دم تا ایام ظاهر را حالت عتاب

و التفات ها ظاهر میشد تا کسی که در راه ها باخلاص و عقیدت

رفته ها او را چه قدر میخواهیم اگرچه بدیده بصیرت این منظور

شده ... ارباب معنی شده است اما چون

بعوام کار داریم این ذره در دل ما نشد کدام دل که از این

واقعه پر خون نیست کدام دیده از این حادثه جگر گون نیست

این توده خاک کدورتی و گلهاشتی است و این ذره نفس

پر کدورتی است و ابر گشتی پوشیده همه بدبینیست و حسد بهانه

همه را بستی

نبری

کشیدن اگرچه همه خیال آن می‌نماید راه عدم نیست

نظر والا حاضر است که بر [illegible] آن همه و عالم عدم محض

الدین ظاهر و از حس کاینات پنهان شد

سپس با [illegible] معلوم کرد و نظر و بینش [illegible]

نکته وقت سوابد بود [illegible] نظر [illegible] اینست اقتضای

عنایت و صحو البیرات اگرچه در ظاهری آن عدم [illegible]

آثار نام و تحسین تنظیم در تشخیص آن باطن راه یافته طبایع

در نظر آن حال گویا هست و اشارت نشر دهد گویا عدم

خواه لیکن به دیده سیرت و باصره بصیرت مشهود است

از کتم عدم بوجود می‌آید و از پیدا وجود باز بعدم میرود

مثل نظام کمال است خورشید که از طلوع خورشید [illegible]

و [illegible] که از خورشید در این صورت تغیر [illegible]

بقضای الهی و تسلیم بتقدیر ازلی مسلکی قدیم و منهجی مستقیم

نیست باید که آن زمان السلطنت [illegible] مصاحبت

رفته از اراده خود گذشته باراده الهی ساز و تغییر انقلاب

تفصیح و ثبات و احتیاط نماید و طریق قدر حق شناسی و ذکر

حق جویی باشد خود [illegible] که از فیض [illegible] ناقه

بسر منزل تحقیق ثابت می‌نماید در هر زمانی از بدایع عز الوجود دیانت فرض
اند باز از دقایق سرای عطیه عظمی که از غنیمت غیب تحقیق
بهره وافی دارد ... شان نموده وجود ... خود را غنیمت کبری
شمارد و خیال کند که در آن زمان که آن مسرت و فایده فتنا محل
رفاقت این سرای غنا ... بر سند و آن یار وفادار زنده
محرمان راز بوده است و او را آن وقت از حبایل غنا
الهی میسر است ... خود ملاحظه نماید که غنیمت بودن از دو
حیثیت خواهد بود حق سبحانه و تعالی او را در سایه دولت ابد سود
ما بر خود ارزانی دارد و ما را بر تارک سعادت آن مکان ... و بالجمله
بعد از وقوع این نایره غریبه بجهت تدارک و تلافی عمدة الملک راجه
تودرمل را با جنود دلیر و افواج گران ... و فوج تعیین فرمودیم و
مشار الیه از روی کمال ... در اندک فرصتی تنبیه را ...
نموده آن ملک را در حوزه تسخیر در آورد و المنة لله که حالا
از مهام الحدود بالکل فارغ شد انشاء الله تعالی درین نزدیکی
دار الخلافت العالیه مخیم سرادقات اقبال خواهد شد درین ولا
که خاطر اشرف ... گشته که عرضداشت آن رکن السلطنت
رسید و چون از مطاوی آن شمایم ارادت و صفا فایح

۱۹ ...

و از فحوای آن کتابت عبودیت دلالت که در حقیقت اطلاع بر دوام

ضمیر انور شما بوده باشد مسموع شد و این که ما در ورود تعجیل نموده

بود و صورت صحیح بود بشرف تحسین رسید آن قبیل رسید

و در ورود آنجا شیوه کمال شجاعت او مقرب است از شما در زمینه

گجرات اطوار نیکو گذشته ۳ ده مسموع گشته باشد

با صحیح اوقات کام قبول و نقابت ایشان عنایت نمود بسط

قدسی لقب را ندوا از روی مرحمت ظفر و برید و آنکه در باب

مستعفا جرایم گنهکار و مستدعای فرمان عنایت نشان

او و حکایت نشان خان و غیره بسط مسموع نوشته بود

تلقی ملتمس کرده بود شرعا لیه مطابق مستدعا او صادر یافت

و بعضی از محالی که بجهت گنهکار تعیین خواهد نمود فراخور

وصلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب فرزندان امین خان و جمع

گنهکار خیال نموده است اگر خود باعی آمده او را الطاف

بهر حال آنچه مقتضی حال است بعمل آورد و آنکه در باب فرستادن

فیلبان اعتمادی التماس نموده بود تب صحیح قبول رسید و آنکه

در وادی فرستادن شیخ ابراهیم بصوبه گجرات تا بدولت

اقبال بدار الخلافت عالیه بنزول اجلال داریم بجهت نامه نتا زمین

دران آن حوالی باد و بحوع میشود و از رفتن [illegible]

فایده که این صدمات بی لعطل توان [illegible] و فرزندا

خود نوشته بود که [illegible] آن [illegible] یافت [illegible] شود

است که آنجا نگاهدارد یا بکلا [illegible] نسبت او و فرزندان

او در این ده [illegible] معلوم [illegible] است اگر صدمات [illegible]

منصرف نشند بکلی [illegible] از [illegible] نظر و [illegible] حاصل آن

آن میخواهد که او و فرزندان [illegible] همیشه [illegible] پیش باشند [illegible]

بر خیار [illegible] ایات [illegible] داشته باشد [illegible] اگر در

[illegible] و دست [illegible] برخلاف واقع شود [illegible] شود

دانست که [illegible] بخدمت [illegible] و اگر معلوم شود که [illegible]

کاه [illegible] مشغول [illegible] بعد مسافت [illegible]

[illegible] و [illegible] خاطر جمع توانند [illegible] نگاهدا[illegible]

متوجه صدمات شود

[illegible] مشمول [illegible] عواطف شاهی و وفور

مراحم [illegible] بوده [illegible] درین هنگام [illegible]

فرخنده [illegible] اخر حوت و اول بهار [illegible]

اعتدال لیل و نهار خاطر فیض مآثر [illegible] امور [illegible]

[illegible]

و مصور انواع لطایف [illegible] اهتزازی باعث طراوت و نزاهت

است [illegible] با صنوبر سبزه و [illegible] و اهتزاز [illegible] بستان [illegible]

بلبل بوستان [illegible] نوروزی [illegible] آرایش جهان افروز

دلکش و [illegible] خزان [illegible] مزاج

هوا [illegible] صبا [illegible]

شوق آمده طراوت [illegible] تحسین [illegible]

شده باد بهاری روح [illegible] قالب [illegible] عالم

است و گل و سبزه [illegible] سبزه [illegible]

را [illegible] شده [illegible] صدای آب [illegible]

[illegible] دریا [illegible] آسمان [illegible]

با [illegible] القطار رحمت و آثار تربیت [illegible]

علوی با امهات سفلی اشتیاق و [illegible] اجسام

ارضی را با اجرام سماوی ارتباط و [illegible] جدید [illegible]

هزار نقش [illegible] سبزه [illegible] ابداع قوای

نامیه در کارخانه تکوین [illegible] زبان سبزه [illegible]

دارای حلقه زرق [illegible] با زبان حال مخاطب می‌گشت

که [illegible] زاهد [illegible] گل [illegible] باد [illegible]

گویا افسرده بود از آن آفت دی سینه تو و صحن چمن
بجوشید افسرده بود زلف گلرخان دلکش به غفلت زاویه
لعب و عنابستان وقت این ترانه موزون بر سرو
داده که خورشید که فیضش کام مقصود دهد از شاخ طرب
میوه بهبود دهد در میوه ... که چون اغصانش حلوای
تر از آتش نخیزد و در دهد مشهود و محسوس ارباب دانش و
بینش است که درین وقت هنگام رسیدن نیر اعظم
بنقطه اعتدال ربیعی مقدسان عالم بالا را با غبار آلوده
کان عطف خاک چه قدر نظر رافت و مرحمت زیاده میگردد
متضرعان درگاه صمدیت را کدام سجده نیاز که در ادای
شکر این مواهب گوناگون قبول افتد و کدام سجده خضوع
که در موقف کبریا شرف اصغا رسد نه تنها سجده بهم
دمیدم باد که هر موی بر تنم در سجده خم باد و حلول و حسن فصل
نوروز و روزگار آسوده و دلکش دماغ عالمیان از
روایح عطرات خسروانه معطر و مشام جهانیان از فوایح
عدالت پادشاهانه معنبر باد و اسباب خرمی اماده و
ابواب بهجت بروی دولت گشاده زمانه هر دم مژده نسیمی

زیا

بلوغش بقدرت خویش نیابد و سپهر از روی مهر
تو بدو نظر نیم صبح جهانبانی فلک اعلی سلطنت
شاه عبدالله خان بدرگاه دشمنان جاه رسید و
لطایف عشق بازی اصناف تحف بنظر اشرف در آورده رسانید
الغرض کبوتران دیوان بیگی و نسل ... کبوتران
سلطان حسین میرزا را ... الکایی
بلخ ... خسته والحق کرشمه کبوتران ... پرواز
وامدن جوانان عشق باز باعث ... خاطر اشرف
خصوصاً حبیب که سرخیل عشق بازان ما ...
دفتر ... داران ... عشق بازیست ... از آنکه
بیضه باستعداد کبوتر و دوری باید که این کبوتر ...
زود قبل از آنکه مربی طبیعت روح حیوانی در بیضه ...
روزن در قالب کبوتر ... پروازش ...
جالینوسی است در تشریح کبوتر و افلاطونیست ... او را
بمنزله ... شاخ در شاخ کبوتران را بیشتر از آن
میدانند که تعقیب خان ... اتابک ... علی او را
چه نسبت توان کرد که ... عبدالله خان از

از جام و اخر [illegible] طلب نموده بالکل کبوتران و دواب [illegible] شهره
مشهور [illegible] فرستاده معلوم نیست که [illegible]
کبوتران مانده [illegible] بسلامت رسیده‌اند تعریف و توصیف
آنها از آن دورتر است که [illegible] در هوای آن بال [illegible]
و طاوس نگاری زبان در فضای آن جلوه در آید [illegible]
سکندر جلوه و ناز [illegible] راست [illegible] شوق در پرواز [illegible]
خود مغز بر تابان [illegible] عقل دانایان [illegible]
آسمان و زمین دانه‌چینان خوشه پروین [illegible] بلند پرواز
از فلک گوی برده و در بازی اطلق تا مرغان اولی الاجنحه [illegible]
عرش در طیرانند مثل این کبوتران از کبوترخانه هیچ [illegible]
نه پریده و کبوتران نامی روزگار در هوای برابری این کبوتران
چرخ [illegible] و تعلق زبان بال مساوات نمی‌تواند کشود اگرچه آن
یار وفادار که بحسب ظاهر از شرف [illegible] و دولت [illegible] مهجور
محروم است اما همیشه در همه حال مخصوص [illegible] فرح و [illegible] منظور
نظر خورشید [illegible] بوده یاد آن رکن السلطنت پیش می‌فرمایم
و در روزی که کبوتران مذکور از نظر اشرف [illegible] خاطر
ملکوت ناظر [illegible] انبساط و فرحت [illegible] بودان اعلی

الهی [illegible]

الحمد لله که قلیانی بهم رسانیده شد و در این کار بسیار زیاده گرمی و
در خلال این حال نوبهار بخاطر رسانید از کلک زیرک نهاد و گوهر سپید
بر زبان بی زبانی التماس کرد از شوق صفاهان خود بنمود نگارا
الملتمس بهم رسانده که کلک جوهر سلک یا شد و که جمیع سرداران
کبوتر نمایان خیل ملا اهالی و جمیع مهمانی سرکار سرفراز ... شهسوار
چون نزد اند زبان مرغان را خصوصاً آن سربسان نو آن عمل
بعضی بر نگار بر کار ربیع ... سلامی که دلهای ارباب عشق را
بجوح از دبل ار سیده خاطر آسوده دل ... حرکت ... باز نیاورد
مهر سب شوار بلا ... نماید که چون قابل دولت اقبال ... خاص
عقیدت و صفای طوبت ... وفاهای کبوتری ترجمه احوال
نموده سه ساعت مدام ... از این درگاه کیتی پناه بهار ... کر حوا
اساس و قدرشناس بست ... غلغله شوق جوانی
در کام و ... این ارزو ... رندگانی تازه و کامرانی
بی اندازه مرحمت فرموده شد ملتمس از هواخواهان درگاه
و دولت خواهان بارگاه خصوصاً آزادان عشق اندیش
که از جمله مریدان ... و معتقدان این پادشاه عالم پناه
هست آن است که بر ... اینجا ... ارباب ...

خاندان ما نکند چنانکه تفرقه و جمعیت قبیله ... زاده
از منتهای امرزدی جماعت ما نشئت معروف ... و رهای غفلت
حضرت ظل الهی تا بنا رفته الف لطایف و ابراز انواع آنهم
و اصناف شعبده نمایان ... وفاقی عمر گذشته محکمه نمایشم و بلکه سلا
خاندان لطایف و لقاوه دودمان دولت را فقع ملال
و اندوهی ببخشید بصورت جوان بیرت مشکلی که در حضرت
بیواسطه مشهور فی الاکناف و الاطراف المستغنی عن الاوصاف
میخیزد بدست سلام عشق التمام میرسانند و میگویند که بعد از
آرزوی بسیار و درازی روزگار سعادت آستان بوسی
مستسعد شده زلیخاوار جوانی در سر افتاده دست نخواهد
که با فرزندان و ابنا در ملازمت بوده حقایق پسندیده
که صورت انشراح خاطر و انبساط باطن و ظاهر گردد ظهور
آرد اگرچه عمری معشوقی نام بر آورده بود اما الحمد لله که امر
بعاشقی اینچنین معشوقی سرافراز گشت جسم و ...
عاشقان و طالبان درگاه خصوصاً از آن پیشوای ارباب
طلب آن گشت که سر از دست و دامن صبوری کشیده اجازه
هوا و هوسی که در مجلس بساط انبساط ما غلغل بر سر باشد

ثمره تبریک ... ابشر که لسوز بجرب زند و باحتمال الطباعه ... دارند
دیگر حیل ناموزون ... کلمات ... چه تا ما ورالنهر باینه دارد و اما فرا...
نژاد است سرخیل ... معنی ... که ... اگرچه تمام کم ... اعار
سرفراز لیس بردار است زبان حال او باین بیت مترنم است
بر او سبک بار سبک خیز شد مرغ سبکسیر ... تیز ... تامدار
خس کلان لب دریا بالا روی از شعله کم نیست و شوق اسبان
بوسه سرگرم است و آن لب سرشته دم اعجاز سحر دم مکرر ود
دل عشقبازان است که در پی او است و آن نعیر ...
یعنی ماده لبان رو دار که زره با پشتی از خلخال لیلی هست ...
و زنجیر جنون دریای عشقبازان بی اندازد و سایر کبوتران
نامدار از خوش سخن شکر خوار که باصالت نسب و
شرافت حسب اتصاف دارند برخی از آنها با سرکار المفاق ...
و طایفه با سرکاری متعلق اند و بالجمله چون سری زبان حال کبوتران
فارغ بال گشت تمام این کهن سالان نورسیده هزار
زبان توقع از انصاف آن اعتضاد الملک دارند و میگویند
که مادام که با ... تمام قبایل خود در ... بام
ملک ... ایشان که بام دولت و کاخ رفعت است مصروف ... تما

بهترهای خود نخواهیم کرد و شما را در پرواز شماریم حجت ـه امانـ
ت از نو و برون ما را اثبات العشق نیست به سبیل کبوتران
تمام رسم عاشقی نیامد که اگر به هیچ نیست هیچ غیب باشد دعاء ما را
بکبوتران حرم که بر گرد کعبه پرواز دارند نویسند دیگر چون
آن اعتماد الطاف را مهمان نو در راه است باید که در آن
باب کمال اهتمام بتقدیم رسانند که ان شاء الله سبحانه درین
صورت لیوهای خوب باو مرحمت خواهد شد و حصه آن مهمان
ادا خوانهای نو رسیده عنایت خواهیم فرمود اگر در آن
تاخیر [illegible] از آنچه اعتماد السلطنت درباب جهجی خیال کرده
از آن کمتر باو مرحمت خواهیم فرمود شو

حکمت مآب فطانت ایاب حق شناس حقیقت اساس واقف موقف
معارف و معانی سالک مسالک رهبی و کاردانی پرده
غوامض حکمت الهی نکته دان رموز سعیدی و سپاهی آیس
مجلس خاص جلیس مهمانخانه اخلاص نقاوه افاضل انام سلاله
اکابر کرام جالینوس زمان حاکم همام جلایل توجهات ظل الهی و
بعنقرالیف التفقدات شاهی مستظهر مستبشر بوده بر ادا

[illegible]

که در بهشت صفت رایات آسمان سایی و جولان موکب
زمین پیمای بسیر گلگشت لذات بی‌نهایت برگشته از عقبات
مجدد حضرت صمدیت [illegible] نیاز مند درگاه کبریا شده
بوده بعزیمت [illegible] دران گلستان همیشه بهار که کارنامه قدرت
پروردگار است نفسی چند بخطور باطن برآورده صبحی چندین
نیاز بسجود معبود حقیقی دران مرز صبح بگذارد انشاء الله که
در زمان خوبیهای آن ولایت از گلهای رنگارنگ و میوه های
گوناگون مملو و مشحون بوده باشد و هوای کامگار [illegible] زردار
و خواهد عسکر نصرت شعار از راه شوال [illegible] که با وجود صعوبت
بالا و پست مشکل از آنجا عبور توانند کرد توجه اشرف تصمیم یافت
حکم نمودم که چندین هزار سنگتراش کوه کن و [illegible]
فرهاد فن بیک دو منزل پیش پیش میرفتند و در تنگناهای کوه و
کمر راه پهنا [illegible] ساختند و قریب یکهزار فیل کوه [illegible] الفراغ
بال و وسعت حال گذشته و دیگر فیل سپاه و حشم و سراوقات
و حشم از راه اطراف لاهور تا قریب [illegible] حاجب و شهر [illegible]
بوده چون خاطر اشرف از التذاذ روحانی و جسمانی فراغت و
سلوک عشرت و کامرانی حظ وافر برداشت عنان عزیمت
استعداد

بوقت بر او الطاف دوستی و مشعوف شده که خود را
بر سفارش سالکان دیار کابل فرازیم و به . با حضرت سید نثار
انجمن و دیر داریم و دراز اماده عیش این جمعی ترا بخوبانه
عشرت آمیخته اندوختی انها دلها رضا به سبب آلسانی را با
وکل قضا انگیخته در سن و فتی یک کاه غیب واقعه جانکاه روی
نمود که همه عیش ما منغص ساخت و عشرتها تلخ کرد شرح آنکه
موکب عالی در حوالی مستور و با حسن ابدال رسیده بود بتاریخ
روز مرداد هفتم شهر یور الهی سنه سی و چهار موافق
پنجشنبه نوزدهم شهر شوال سنه نهصد و نود و هفت حکیم
سر نوشت ازلی حکیم های مخلص گرامی قدوه محرمان اسرار زنده
همنفسان حقیقت گذار دقیقه شناس حقایق معانی صدر لوح
برای بهارستان نکته دانی نمک بزم مجلس انس ساقی بزمگاه
قدس طالب دوام اکاهی محو رضای پادشاهی معمار دل
شبستان ضمایر هشیار معمار انجمن سرا پرستار دولت
ابد مقرون موتمن سلطنت روز افزون مقرب الحضرت السلطانیه
حکیم ابو الفتح گیلانی از سرای فانی و دشت ظلمانی بمرض
اسهال ارتحال نمود و حسرت فراوان از فراق صوری

۱۰۹

بس گذاشته هرچند هیکل عنصری و قالب خاکی
او از نظر [illegible] شد اما تمامی روحانی و لطایف ذاتی مجسمه
ترین صوری همواره [illegible] ملک بقای عالم حاضر
بقدس [illegible] نشاء ثانی [illegible] ذات عالم باقی تعین [illegible]
لطیفه حقیقت ثانی جوهر نفس الامر شده [illegible]
پاک را از لوث خس ظلمت خانه خاک [illegible] و [illegible] واقع
از تغیر [illegible] و تبدیل مکانی بحیث [illegible] اسباب [illegible]
اه حقیقت شناسان [illegible] اند [illegible]
بیت که در قدم قبله دین و دنیا خود جان سپاری [illegible]
بر وجه اتم وقوع یافت که حضور اقدس ما وصیت نموده و [illegible]
آن خلعت [illegible] تا نفس البسی هوشیار بود و [illegible]
مستعار را به آگاهی و خبرداری [illegible] قدم ما سپرد [illegible]
آن هوشمند سعادت پیوند از استماع این واقعه جزع و فزع
که از عادات عوام الناس و داب دل بستگان عالم
صورت و لباس است ننماید و نظر مستقیم را [illegible] و [illegible]
وقوع این امر از تقدیرات خداوندی پندارند [illegible] رضا بقضا در [illegible]
که همه را همین شاه راه در پیش است و تحقیق [illegible]

هو

والا همتا بکام خویش فی ما تم غفران پناه

فرزند ام اکنون دستدعای طول حیات [illegible] رب العلیا بار

چه لعقد [illegible] نماید و از این نامه [illegible] رسید و مصاب آنکه مبتنی از این

قسم رغصه بیا نزده روز [illegible] ردیف بیست و چهارم امرداد الهی

مطابق سه شنبه سیوم شوال افادت و افاضت پناه

معارف و حقایق دستگاه علامة الزمانی و فهامة الدورانی

مذکره اعلم حکمای مشائین تبصره اکابر قدمای متاخرین مجموعه

جامع مراتب انسانی نسخه جریده جلایل ملکات انسانی

مورد بدایع ذوفنون مظهر کمالات افلاطونی کشاف معاقد

علوم نقلیه و جواهر محسوس و مفهوم عضد الدوله میر فتح الله

شیرازی باهمان بیماری از این ظلمتکده فانی رحلت

نمودند و این تحریر ناسق [illegible] تازه بود که واقعه

همشیره چون حکیم مغفور [illegible] آمد چنانچه آن حادثه فراموش شد آغا [illegible]

دیده خاطر قدسی مناظر منشی ارکان [illegible] مظاهر ارادت

لم یزلی است در مقام الرضا و اصطبار آمده آن حکمت

مآب که در جمیع امور تابع رضای ما است درین واقعه کمال

تبعیت اقدس نماید و خاطر اشرف را متوجه انتظام احوال خود

۱۶ ۱

ز ... بر تنزّل عمر کامل میخواهم مراد و تمنای حاصل
خواهد شد ... در رفتن بیت ... عتبه عرش ... مشرف
گردد به انواع ملطفات ... ولقد ... شاهی
... خواهد یافت ... شهر شوال سنه ... خدمت
نمود ... در ... ملک ... بنای رسول الله
...
در همه حال خاطر مقدس منتظر آن بوده که هردو دشمن اوقات
وخوشترین ساعات حیات خود را از دولت زیارت ... سعادت
نماید و مشمول عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقدات
شاهی خاقانی گردد خبر رسید که او متوجه زیارت حرمین
الشریفین زادهما الله شرفاً شده است و اهل و عیال و فرزند
را در این دریا خود همراه برداشته باعث تعجبهای
که مثل او بنده با اخلاص مستحق الخدمت چنین حقوق
مارا منظور نداشته بی رخصت ما چگونه متوجه این مطلب
شد و مثل او عاقلی بی رضامندی والده شریفه خویش که جمیع
اهل الله در همه اطوار خصوصاً عبادات سیما طاعات
چنین رای بی رضای او کاری نکرده اند و عبادات

مسطور ضمیر نواب خیرالنساء بیگم که طلبکار زیارت
باجه خاطر رسانیده است که درین باب ابتدا ... چندی مسدود
بطول تعلیق و تامل میرود و بسبب حسن تابیر راه فتن و اختیار
راه بموفق که در جمیع انام نکوهیده ترین صفات است گزیدن
باشد بخاطر هیچ یکی از دوربینان بارگاه عزت نمی‌رسید که اراده
این مطلب کرده که ما قبول ملتمس و الفر نموده ایم فی الواقع اگر شوق
آن مکان مقدس دامن گیر همت شده بود بایستی رخصت
طلب نماید تا شفقت او و اختیار چندی خطار این راه دراز
مبهج گذشتی و مثوبات اخروی را اعاده شدی چه بخاطر او رسید
که در مسلک بی رضای ما و والده خود رفته خسران دنیا و آخرت
سرانجام داده و میسر نمیشد تا که مغلوب و اهمه خولی سن خیلات
باطل بخود راه داد بی مشورت خرد دوربین خود که در زمان
تسلط و اهمه معزول ... خمول مباشر هر یک امری که نزد عقلا
و نقلا مستحسن نیست شده است و اگر بارقه جذبه الهی در رسیده
بوده و تا رخصت حاصل کردن موسم وقف ... متوجه
این سفر شده بایستی که اهل و عیال و فرزندان را همراه
نبرده و بعرصه ... که مرا شوق و امن گیر شده بود و صحبت

ابراز

[illegible] ... [illegible]
[illegible] عطایای خسروانه متوجه [illegible] و اهل
و عیال و فرزندان [illegible] را از لطف و عاطفت بی‌منتهای [illegible]
[illegible] از [illegible] که فرزندان قابل [illegible]
که در ایام حیات [illegible] سامان و سرانجام ولایت و مملکت [illegible]
پراکنده [illegible] او در درگاه ما معتبر است و خاطر او بجهت
ملتمس [illegible] مقبول [illegible] مدارج علیای
عاطفت شاهنشاهی این رای زرین را [illegible]
[illegible] که فرزندان و اهل و عیال را به درگاه [illegible] معروض
داشتی [illegible] از روی طواف آن جای شریف [illegible]
فرزندان را اجازت فرستاده در باره هر یکی [illegible] التماس میکرد
با رافت کبری [illegible] که این خانه‌زادان [illegible]
فرستاده‌ام [illegible] رای جهان‌آرای اقتضا نماید هر کدام
را بنوازش خسروانی [illegible] که هر آینه صورت
مستحسن خواهد داشت [illegible]
که همه طرف [illegible] مستحسن
[illegible] علی الخصوص [illegible] خاطر [illegible] با وجود حسن
[illegible] خاطر [illegible] سر آن [illegible]

بهیچ وجه نیست و نمی‌خواهیم [illegible] غیبت کرده و از نیشابور

عنایت و عاطفت ملک [illegible] حصه [illegible] از این اندیشه [illegible] ملازم

نخود را [illegible] او و [illegible] خاص و عام همیشه اکنون [illegible]

[illegible] بهیچ جز [illegible] شده عزیمت [illegible] علیه [illegible]

و از آنکه دل خویش را مسرور ساز [illegible] و [illegible]

او حالتی دارد که کسی [illegible] از [illegible] وجود را

از زوال [illegible] کمال صوری و معنوی نجات بخشد و [illegible]

اقدس [illegible] ایلچی [illegible] سلطان روم [illegible]

محبت [illegible] اکنون مصمم شده [illegible] شود

[illegible] این منشور والای عاطفت [illegible] همراه [illegible] همین

[illegible] که این نخل دولت را ثمر و تعیین فرمائیم [illegible]

مصروف [illegible] ملازمت [illegible] از

[illegible] ایلچی [illegible] بوس کرده [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ممالک محروسه و [illegible] مهمات [illegible]

منشور الاقدس [illegible] العمل [illegible] از منبع عاطفت

[illegible] که [illegible]

[illegible] کارپردازان بارگاه خلافت از فرمان

[illegible]

انجمن [illegible] و [illegible] از کمال اخلاص شوند و امرای عالی مقدار و دبیر
منصب وزارت [illegible] و [illegible] بر این روش عمل نموده
در انتظام مصالح [illegible] و حسب [illegible] فرمان پذیر باشند
اول لطایف رجال آنکه در جمیع کارها از عادات رضای الهی
رجویان باشند و [illegible] و گاه ایزدی [illegible]
را منظور [illegible] شروع در آن کار کنند و دیگر آنکه خلوت دوست
باشند که آن طرز دولت [illegible] دوستی [illegible]
نشستن [illegible] و در کثرت [illegible] عدد [illegible] که طریق [illegible]
و بالجمله در [illegible] توسط [illegible] روی [illegible]
اعتدال از دست ندهند یعنی [illegible]
و بزرگ [illegible] ایزد [illegible] را عزیز دارد و [illegible]
شام و [illegible] نیم شب [illegible] روز عادت کنند و [illegible] که کار [illegible]
[illegible] مطالعه کتب ارباب صفوت و صف مثل [illegible]
اخلاق که [illegible] و خلاصه جمیع علوم است چون اخلاق
ناصری و منجیات و مهلکات احیاء علوم [illegible] مثنوی مولوی روم
مثنوی [illegible] ازین آگاه [illegible]
ارباب [illegible] و [illegible] خدا [illegible] بهترین عبادات [illegible]

درست، تعلق بر انجام مهام خلایق است که دوستی و دشمنی
و خویش و بیگانگی را منظور نبوده پیشنهاد همت سازد و در تفهیم
رساند و بفقیران و مسکینان و محتاجان تخصیص کوشش شایان
خیراندیشی رسیده و التماس همت نماید و تقصیرات و زلات
و جرائم مردم را بمیزان عدالت سنجیده بپایه هر یکی را جایی
خود دارد و بپایه مقدار و التماس اساس بیدار داشتن یکی نماید
و بدل دقیقه شناس دریابد که درین کرده کدام تقصیر بر سبیل
و گذاشتنی است و کدام گناه پرسیدنی و بزبان آوردنی
و سزاوار دانست که بسا تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار است
و تقصیر بسیار اغماض کردنی است و متمردان را نصیحت و ملایمت
و بدرشتی و نرمی بر تفاوت مراتب رهنمونی کند و چون
کار از نصیحت گذرد به بستن و زدن و بریدن عضو یا
و کشتن بر ساختن مدارج عمل نماید و در کشتن دلیری نکند
و تامل فراوان بجا آورد و مصراع: که نتوان سر کشته پیوند کرد
و تا تواند قاتل کسی را بدرگاه فرستد و حقیقت را معروض
دارد و اگر در نگاه داشتن اشکالی و بپا داشتن موجب فسادی
باشد در آن صورت او را از هم بگذراند و در پوست

کردن

[illegible]

[illegible]

گفتن و ورته قبیل انداختن و امثال آن بسیار لطیف گفته احتراز
نماید و بسیار آنها به یکی از طبقات مردم و فرقه‌ای از جماعات راجع باشد به غائبی
خطر را نگاه مختصر بر آن گفتن است و بیت هیئت رالت بسو دهند
و هر کسی را که بر عقل و دیانت او اعتماد داشته باشد نصیحت
که آنچه ناشایسته بر خود بیند در خلوت بگوید و اگر احیانا
گوینده غلط کرده باشد زود از سرزنش نقض پیدا که سرزنش
گفتن است و کسی را که ایزد بچون آن توفیق داده باشد هر چه گوید
عزیز دارد که مردم در گفتن حق بغیت جرات جمع کرده ذات
شریر اند مثل گفتن حق مرارتی دارد ولی خواستن که بهمان طور چلها
و اینک ذات او حفظ شده می باشد که مبادا در گفتن حق
صاحب مستمع بر بخورد و مستند در بلیه افتد و نیک اندیشی که زبان
خود را برای نفع دیگران گرفته حکم کرده است از خوش
آمد دوست نباشد که بسیار کارها از خوشامد گویان ناساخته
می ماند و بکلی به پایمال بدنیا شد که ملازم را خوش آمد گفتن
ضرور نیست و در بر سوال داد خواه بنفس خود بقدر وسع اهتمام
نماید و در ایوان منبر از فریاد او که رسید ز دیوان بود
داد او شنود و اشخاص داد طلب از راستی تمییز نکند نوشته می پرسد

باشد تا حقیقت آمده و مخالف انضباط نگشته و پیش دستان خدمت
را از تقدیم و تاخیر باز نماید تا تاخیر ننمایند و هیچ کس بدی را از کسی
کند در سزای آن شتاب زدگی ننماید و تفحص کند که سخن
ساز مقربان بسیار است و راست گوی نیک اندیش کم
یابد و در هنگام غضب سر رشته تعقل از دست ندهد و با آهستگی
و بردباری کار کند و چندی از آشنایان و ملازمان خود
را که بفزونی خرد و اخلاص ممتاز باشند مختار گرداند که در زمان
هجوم غم و غصه که عقل از دست رود از سخن بازمی دارند که از
کلمه حق اصمت نوز زنند و سوگند خور نباشد که سوگند خوردن
خود را بدروغ گویی متهم داشتن است و مخاطب به بدگمانی
نسبت دادن و دشنام دادن عادت نکند و رشوه
ستان و در فزونی زراعت و استمالت رعایا و تقاوی دادن
اهتمام نماید که سال بسال امصار و قریات و قصبات افزون
میشده باشند و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت بهمه
آباد شود و بیش از آن در افزایش جنس کامل کوشش
کنند و دستور العمل عامل را که جدا جدا نوشته پیش نهاد خاطر
حق بین خود سازند و بالجمله جمیع رعایا که ودیعه فرد افرد

بر سر [illegible] [illegible] تدبیر کسی بسیاری

فرزندان و [illegible] در این [illegible] فرو [illegible] شود و کار

عقلا خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] مشورت [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] تا [illegible] از راه

حق باید چند [illegible] گفته اند که [illegible] [illegible] نادان غلط

[illegible] [illegible] [illegible] مشورت [illegible] که عقل در

معاملات او [illegible] [illegible] [illegible] دست [illegible] و [illegible] بر وزر

بگذارد [illegible] اندر [illegible] [illegible] [illegible] نادان [illegible] مخالفت کار

و [illegible] کار [illegible] [illegible] از عقل خود [illegible] ستمکاران

[illegible] [illegible] بشنود [illegible] [illegible] هر کاری که [illegible] [illegible] شنود [illegible] زیرا

نفع باید [illegible] از فرزندان [illegible] شود خود [illegible] آن نشود که آنچه

از دیگران فوت شود تو تدارک آن توانی کرد و آنچه از تو

فوت شود [illegible] [illegible] مشکل شود و [illegible] [illegible] و اغماض نظر از

تقصیرات خوب [illegible] که آدمی [illegible] و [illegible] از [illegible] دلیر

میشود و گاه [illegible] [illegible] اختیار میکند آدمی باشد [illegible] [illegible]

[illegible] او باید کرد و آدمی باشد که [illegible] او باید [illegible] غرض کار رسانند

نازکترین مهمات سلطنت است با [illegible] فهمید [illegible] تقدیم

و از اهل و عیال و خدم و حشم [illegible] و بیچاره [illegible] از آنها

بر روی همه و در حیله‌گران [illegible] که با دوست یکی و همه وقت عبارات

با سیاست [illegible] بین خلق خدا متعرض نشود و خود

در کار دنیا که فعل [illegible] زبان خود نگشوده معامله دین کم

با خبره است چگونه دانسته زبان [illegible] اجتناب خواهد کرد

اگر حق با دوست خود با حق [illegible] مخالفت و تعرض دارد و اگر حق

با [illegible] تا دانسته خلاف آن کرده [illegible] وجود [illegible]

محل [illegible] نیست و منه جایی تعرض نیست و انکار [illegible]

کاران و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] شده

نکو [illegible] از [illegible] حیوانات [illegible] ترکیب شده

مرتبه الست [illegible] اختصاص [illegible]

مردم [illegible] العباد [illegible] نباید [illegible] از [illegible]

نباید [illegible] و اگر از البشریت [illegible] طرف [illegible]

که در نفس فاستقامت الامر فاعل حقیقی ایزد [illegible] است

این [illegible] برای نظام ظاهری [illegible] نموده [illegible]

و [illegible] از [illegible] باشد [illegible]

یک جا [illegible] اعتماد [illegible] اسمی [illegible] طمعی [illegible]

و قبض بهره فرق جنود جاسوسی و خبر دار نیز بنمایند که
اینکه بعضی از منسوبان بقلعه متوطن و بر لشکر هر کدام جدا جدا
و از ایشان نیز بمقصود در دو جا جاسوسان شهر ... که
... از نظر ... دو بدو آنان و شهر آن را بخود راه
... که ... این همه کار آن ... خوب ... حساب
از ... بخود ... را در دولت خود ... مشهور ... که
در آن ... کنند و از ... و ... مصلحت ...
خبر ... که بوسیله ... بکنند و از ... زبان ... آن
تا ... که ... بیمهتی ... میکنند خبر دار
... الذین ... گان ... فروی
... فرصت ... این گروه ... و از اطراف
و جوانب ... خبر ... ساخته
لایق ... معروض ... کمال اهتمام
تا ... صاحب ... ضایع نشوند و
... ساعتی
و ... غافل ... انجام معامله
در گرد آن ... گفته اند ... احتمال

لاجرم که صبح را با وصل برابر سنجد و ضیا بخشا قبل نشست شب نیز [illegible]
و طریق ساعت شب را نیز [illegible] نگهدارد و [illegible] طلب
در و دیوار مخلوق [illegible] شغل [illegible] خصوصا [illegible]
آشنای سلطنت همواره در پرستش نیر اعظم [illegible] انوار
بیشتر سپاهیان را در پرستش فرماید و بشکار مشغول نباشد
و بجلو [illegible] سپاهیگری و نشاط خاطر که [illegible]
گاه گاهی [illegible] و یکبارگی [illegible] از رفته
نیست بر زبان [illegible] و نقاره [illegible] طلوع نور بخش نیر
عالم و نیم شب که معنی آغاز طلوع از آنجاست می نوازند
و در وقت تحویل نیر اعظم از برجی ببرجی [illegible] و در تحویلات
نوروز را [illegible] اکبر [illegible] شکرانه [illegible] بجای آرند
و [illegible] که عوام [illegible] آورده
باشد اگر کوتوال [illegible] قصول [illegible] نیکو [illegible]
و در ترویج آن کوشد [illegible]
کارکرد کوتوالی [illegible] عبادت [illegible] اهتمام
[illegible] تفصیل [illegible] که کوتوال شهر و قصبه و دیه
باتفاق [illegible] سکان هر محله

۱۷ [illegible]

را خانه بخانه در قید کتابت در آورد که چه قسم مردم اند و خانه
بخانه ضامن گرفته بلکه بیکدیگر الصاق بخشد و محلات قرار داده
در هر محله میر محله مقرر سازد که نیک و بد آن بصوابدید او شود
و جاسوس محله قرار دهد که وقایع شبانه روزی وارد و ثبت
محله را می نویسانیده باشد و مقرر سازد که هرگاه دزد یا
آید یا آتش افتد یا دیگر امری ناخوش سر زند آن همسایه
در ساعت معاونت او نماید و همچنین صاحب محله و خبرداران
اعانت نمایند و اگر بی ضرورت حاضر نشوند گناهکار باشند و همسایه
و میر محله و خبرداران را بی آگهی سفر نکنند و بی اینها در محله نگذارد
که فرود آید و جمعی که ضامن نداشته باشند اظهار او در سرای علیحده
آبادان سازد و میر محله و خبرداران را تعیین نماید و سوداگران
احوال دخل و خرج هر کدام از روی دوربینی دریافته ملاحظه نماید
چه هر کسی دخل او کمتر است خرج او بسیار یقین که بی علاجی
بیرونی نماید و نیک ذاتی و خیراندیشی را از دست بدهد و این
کاوش را برای انتظام دانند نه سرمایه اخذ و جبر و باید که فرماید
که دلالان هر قسم را ضامن گرفته در بازار با تعین کنند هر چه
خرید و فروخت شود اعلام می نموده باشد و مقرر سازند که

هر که بی اعلام خرید و فروخت نماید جریمه باید بدهد و نام مشتری و بایع
در روزنامچی باید نوشته باشد و هر چیزی که در بازار خرید و فروخت
شود بالاتفاق میر محله و خبردار محله واقع شود دیگر آنکه چند
کس محله بمحله و کوچه بکوچه و نواحی بجهت محافظت چوکی شب تعیین
نماید و سعی کنند که در محله و کوچه و بازار بیگانه نباشد و تحقیق
بروی دزدان اگر دزد و راهگیر و غیر آن بواقع نماید و از پی
آنها نگذارد و هر چه اسباب گم شود یا تاراج زود آنرا با دزد
بصاحبش رساند و الا از عهده برآید و اموال غائبات و متوفیان
تحقیق نماید و اگر وارث باشد بآنها گذارد و اگر نه بامین بسپارد
و شرح آنرا بدرگاه نویسد تا هرگاه که صاحب حق پیدا شود
باو وصول یابد و در تیمچاها علیه بنظر خیر اندیشی و نیک ذاتی بکار برد
که مبادا آنچه در بوم روم شایع است بظهور آید و نهایت
بروی نماید که اثری از شراب نباشد و خورنده و فروشنده
و کشنده و کننده آنرا بالاتفاق حاکم الحال تنبیه نماید که مردم
عبرت گیرند و اگر کسی از حکمت هوش افزائی و والکار برد
تعرض احوال او نباید کرد و در ارزانی نرخ ها اهتمام نماید و نگذارد
که [illegible]ان و غیره بسیار خرید نمایند و بهر روز فروشند و لوازم

[illegible] ۱۱۹۰

مخصوص [illegible] و عیدها اهتمام نمایند که عید بزرگ نوروز است که ابتدای
آن از وقت تحویل نیر نور بخش عالم در برج حمل است و اغاز
ماه فروردین است عید دیگر نوزدهم ماه مذکور که روز شرف
است عید سیوم اردیبهشت ماه است عید دیگر ششم ماه خورداد
داد است عید دیگر [illegible] ماه آبان است عید دیگر نهم آذرماه
و دردی ماه سه عید است ششم و پانزده و بیست و سیوم
عید دیگر دویم بهمن ماه است عید دیگر پانزدهم اسفندار
مز است و عیدهای متعارف بستور میکرده باشند و شب نوروز
و شب شرف بطریق شب برات چراغان کنند و در اول
صباح آن عیدها نقاره نوازند و در روزهای عید سر هر
نقاره نوازند و زنان بضرورت بر اسب سوار نشوند و گذرهای
دریا را برای غسل مردان و آب برداشتن جدا سازند
و برای زنان گذرهای دیگر مقرر کرده شد
چون بحسب همت عدالت گستر و نیت معدلت
آیین این نیازمند درگاه بی‌نیاز از ابتدای جلوس بر اورنگ
شاهنشاهی و استقلال [illegible] که جمیع سکنه
و رعایا و سایر خلایق و برایا که بدایع ودایع ازلی و شرایف

اعانات ایزدی انجل جناب کبریا بدرظلال عدل و اصلال ازاده
خاطر و آسوده حال بوده در وظایف شکرگذاری که موجب
ازدیاد نعمت و مستلزمت سعادت نشئه رطب اللسان و عذب
البیان باشند المنة لله که درین روز صورت این معنی از مکامن
قوه بمواطن فعلی برحسب دلخواه ظهور نموده و همواره امرای
اخلاص منش و حکام معدالت نژاد که نقد معاملات الشان
برمحک قبول اشرف رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه
پرورش دهند راه اعتدال سلوک نموده داد دادگستری میدهند
و بمیامن خدمات پسندیده منظور نظرات تربیت تری یا
گشته بمدارج عالیه و مراتب سامیه ارتقا و اعتلا می نمایند
و چون بسبقت عبودیت و خدمتکاری و نسبت دولتخواهی
جانسپاری عمدة الملک رکن السلطنت العلیه موتمن
الدولت البهیه مستشار الممالک الخاقانیه مقرب الحضرت السلطانیه
و افر الاعتماد کامل الاعتقاد مورد العنایات و الاحسان
نظام الدین شهباز خان مزاج دان اقدس و پرورده
نظر ذکی خاص الخاص بهشت از مبادی ملازمت تا غایت
هر خدمتی که بدو تفویض فرموده ایم بنوعی که مرضی خاطر اشرف

اسالقیدم

از فرط عقیدت تقدیم رسانیده اخلاص روحانیه و کیش درستی نسبت

بسلطنت بهای پایدار ابد مقرون داشت از قبول بموجب ... عنایات

و کفالت الشفقت حکم فرمودیم که حکومت و حراست و اختیار

و رتق و فتق و قبض و بسط تمامی کاروبار ملکی و مالی صوبه مالوه که

ضمیمه ممالک دولت پیوست از ... خان صاحب ... و مهابت

جاگیرداران و زمینداران تمام و کمال بطریق استقلال بعهده

الملک مشار الیه مقرر و مفوض باشد که در معموری آن بلاد خطط

و امصار و تکثیر زراعت و تحصیل و تعمیر مواضع و مزارع و دلجویی

سپاهیان و مرمت قلوب سکنه و رعایت حال ... رعایا

و قلع و قمع مفسدان و استیصال متمردان و تقویت ضعفا

و تنبیه ظالمان و تأمین مظلومان و جبر منکسران مساعی جمیله

بر وجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوفه سپاهیان امرا

و منصبداران از بابت مناصب ... که تمام تمام زر ... در کار

دریافته موافق حال حاصل ... و اصل میشده باشد

باید که امرای عظام و سایر جاگیرداران و کروریان و زمینداران

داران آن صوبه عمدة الملک مشار الیه را صاحب صوبه با استقلال

دانسته از صلاح صوابدید او که ... حساب و مطابق

قانون ایل معروف خواهد بود بدون [illegible] هر گاه [illegible]

و ایلچیان اولیای [illegible] باشند تا خبر داده [illegible] حاضر شوند [illegible] حکم جهان مطاع

شرف ورود یافت که هرکس با استصلاح و استصواب ارکان دولت

عمل نکند محال جاگیر او را تغییر داده هرگاه [illegible]

تا دیگری از مخاصصان حضرت علیه بجای او نصب فرمایم که نظم

سلسله جهانبانی و استحکام رابطه عالم آرایی این امور

منسلک و منتسب گردد و همچنین در جمیع ضوابط و قوانین [illegible]

امور و احکام جهانداری که هریکی اساس بنیان سلطنت و رکن

خلافت است ثابت قدم بوده [illegible] و اعلای آن

الهی [illegible] اهتمام لازم داند و خاطر الهام مظاهر [illegible] احوال

سعادت قرین خود دانسته همیشه [illegible] از الطاف [illegible]

و عنایات بلند روز افزون باشد و چون مواکب انجم ثواقب

در این نزدیکی [illegible] متوجه [illegible] آن [illegible]

ممالک [illegible] و باب [illegible] کنند و [illegible]

عنایات [illegible] لوازم اطاعت اهتمام تمام [illegible]

با [illegible] آن رکن السلطنت [illegible] صورت [illegible] انجام

رایات اقبال [illegible] ارکان السلطنت [illegible]

بالیقین

بانی [illegible] عالم [illegible] که [illegible] اصف [illegible] شد که

[illegible] ملک [illegible] [illegible] الی [illegible]

و [illegible] جمهور [illegible] و بار [illegible] سپاهی و رعیت [illegible]

جمله [illegible] [illegible] بهار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که ذات مقدس ما مظهر عفو و لطف [illegible] سنه ۹۹۹

[illegible] [illegible] حال و استقبال و شمار

فرمایان کل و جزو ممالک محروسه [illegible] گردد [illegible] استحکام و سعادت

انتظام [illegible] ابتدای جلوس [illegible] [illegible] سال [illegible]

از قرن ثانی که آغاز ابتسام بهار دولت و اقبال [illegible]

آنکه [illegible] صبح جلال و جلالت فرمان عدالت عنوان و منشور

[illegible] [illegible] بارقه [illegible] ظهور یافت که چون

ناموس اکبر و قانون اعظم سلطنت ابد پیوند الهی جل جلاله [illegible]

بمقتضای حکمت بالغه ازلی که [illegible] جنبان دار و گیر عالم

ایجاد و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و فساد [illegible]

جهان [illegible] [illegible] [illegible] ممالک [illegible] [illegible] که

غبار [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] مصالح

کلاه [illegible] تاج [illegible] پادشاهان عادل [illegible] بانی [illegible]
دریا دل [illegible] و [illegible] باشند و یکی از وجوه خراج [illegible]
علیه [illegible] عساکر [illegible] و [illegible] اسباب [illegible]
و احوال [illegible] عقیدت و احوال [illegible] اشیاء [illegible]
در بازار [illegible] در امن [illegible] نسیم [illegible]
اعتدال ارباب [illegible] و [illegible] نقود [illegible]
[illegible] و [illegible] جواهر [illegible] آفاقی اندوزد
[illegible] جمیع مصالح [illegible] الحامد و [illegible] محامد [illegible]
[illegible] الحمد که [illegible] احوال [illegible] توجه
خاطر عدالت [illegible] مواطن [illegible] لوازم
رفاهیت عموم [illegible] ترتیب خصوص رعیت
فی الحقیقت [illegible] و [illegible] اند مصروف
بعظ المنة [illegible] لوامع عدالت سواد اعظم
هندوستان و دیگر ممالک محروسه [illegible] اصناف [illegible] تعمیم
[illegible] هفت اقلیم [illegible] به موجب [illegible]
مراحم [illegible] حکم قدر و امر جازم شرف اصدار [illegible]
ایراد یافت [illegible] اصناف [illegible] غلات و نباتات [illegible]

ادویه

آذوقه و روغن و نمک و غله و قسم حبوبات و انواع کرباس
و دیگر پارچه و اسباب پشمینه و ابریشمینه و ادوات جواهر و آلات سبز
و ظروف چوب و مس و برنج و چینی و کاه و دیگر اشیا و اسباب و امتعه
و اجناس که مدار معاش جمهور انام و ملاک معیشت خواص و
عوام است سوای اسپ و فیل و شتر و گاو و گوسفند و بز و
اسامی و قماش که تمامی ممالک محروسه زکات و باج و زکوة و چیزهای
دیگر و آنچه از قلیل و کثیر میگرفتند معاف و مرفوع القلم بوده
بنا بر این زمان که متصدیان کارخانه سلطنت امثال این امور
معمول میداشتند کمال ضبط خبرداری لوازم که دست تطاول
اقویا بر ضعیفان دراز نکرده و پای تعدی زبردستان کوته
اندیشی بر کوب زیردستان خاکنشین نکرده و از انوار
که هیبت شوکت و ابهت پادشاهی در قلوب افراد و عالمیان نشسته
و انوار عدالت و رافت در اقطار و اکناف ممالک تافته
بنا بر الطاف منعم حقیقی حاصلات آن همه اشیا که خزینه
موفور جلیله معمور است بغیر از آن هفت صد کرور مصالح ملک
مستغنی ساختن تمام و ملک بخشیدم باید که فرزندان کامکار و ان
و امرای نامدار و متصدیان مهمات صوبه ها و حکام بلاد جاگیر

داران امصار و حکام و عمال ممالک و مواضع و قصبات

و جمیع رعایا و گذربانان و [illegible] و [illegible] طرق و شوارع

مسالک [illegible] صدور و [illegible] ممالک محروسه

فرمان [illegible] را گوش هوش جا داده در اجرای حکم جهان مطاع

کمال اهتمام لازم دارند و [illegible] لازم الاتباع [illegible] محروم

اجازت و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه افاده ودود

عز و [illegible] علی خان [illegible] مخصصان سعادت

کیش خلاصه مخلصان صلاح اندیش مورد الطاف پادشاهی

مصدر الالطاف خیرخواهی وافر الصدق راسخ البرهان عمده

اهل الدول [illegible] علی خان بلطف الطاف پادشاهی و اصناف

اعطاف ظل الهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که الحمد الله المنه

که بمیامن توجهات سلطنت که از نسیم فتحی ارتعاش باد

سحابی [illegible] فتحی عظیم [illegible] نسیم ارتعاش سلطان

بما من ظهور [illegible] روابط اخلاص و ضوابط

اختصاص آن مخلص حقیقی [illegible] درگاه معلا و راسخ بوده

موجب مزید [illegible] و [illegible] عزت [illegible] و [illegible]

[illegible]

بجهت جمعیت بال خرمی و بهام توجهات باطن قدسی مواطن
شاهنشاهی در جمیع مهمات کلی و جزئی و انتظام مهام حکام
آنجا باکمال مقصد جمهور خواهی بارگاه مستحسن آنکه قدر
این عنایات کبری و شکر این عطیه عظمی دانسته همچنین همواره
در امتثال اوامر و احکام ساطعه کمال سعی و اهتمام نماید
که کار آن ایالت روز بروز در افزونی باشد الحق همیشه
آن ذات مظهر جمیع انزلیشی خدمات پسندیده لایق خیرخواهان
دوربین و کارآگاهان حقیقت پسند تواند بود لیکن هرگاه آمده
و این مرکوز و ملحوظ خاطر قدسی مظاهر ماست و انتظام احوال
آن صفحات کشش بنوعی که غبار اختلال بر دامن آن نشیند
پیش و بد ضمیر سرشتی مناط او از آنجا فطرت سلیم و فطانت
مستقیم آن هوشمند سعادت آثار منقش باطن قدسی است
باید که همواره مطمح نظر همت بلند و مطرح ضمیر سعادت ... زمین چه
کرده مجاورات ... و فتوحات پادشاهی که نقوش ناصیه اقبال
در قوم ... حال مالک القیاد و اطاعت حضرت ما ...
از دیاد سعادت و ... الفای دولت ابدی پایدار و دولت
و مخالفت و انحراف از ... گاه ... عنوان شقاوت ابدی

و دلیل زوال امر مدعی اصحاب ملک و مال و بر غلطیان [illegible] سبب
که از ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی تا امروز که سنه [illegible]
از قرن ثانی که اول بهار سلطنت [illegible] در سنوات اقبالیت
بهر طرف لوای عزیمت برافراشته ایم و عنان توجه معطوف
داشته فتح اقبال طلایه عساکر اجلال و مقدمه جنود اقبال اتفاق
بوده و در هر مرتبه نهضت رایات معالی آیات بجانب پنجاب
افتاده بعضی بجهت تصفیه کابل و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیه و گوشمال
افاغنه و تادیب بلوچان صوبه قندهار بعضی به تاییدات غیبی
بر اراده که در خاطر الهام مواطن ما که مرآت جهان نمای
غیبی است صورت بسته بعض جز بیشتر از آن در عالم ظهور
آمد اگرچه استخلاص قندهار و سیستان نیز مکنون خاطر اشرف
بود اما چون عظمت و شوکت دستگاه عباس میرزا که فرمان
روای ایران گردیده بود رابطه یکجهتی سابق را منظور
داشته اطمینان کار روان مع [illegible] اخلاص و هدایای گوناگون
بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص و انکسار نموده استمداد
همت و التماس کوشش [illegible] کرده بود [illegible] قدیم الایام ابا و اجداد
او میداند ظهور دولت خود را از عنایات حضرت صاحب قرانی

صدور یافته اند چنانچه استخلاص امرای روم و استطلاق روسای
آن مرز و بوم
با عساکر جد بزرگ همایون شاه اسمعیل و خروج او منیر وی
آن جمعیت از جراید تواریخ ظاهر است و روابط حضرت جنت
آشیانی پادشاه جمجاه و مغفور معلوم همگنان است در [illegible]
که ایشان را کار پیش آمد [illegible] فوت [illegible] رفقیا
آن مجموعه که عساکر منصوره را از عبور بآن نواحی ممنوع فرموده
و قشون [illegible] که [illegible] سال آن دودمان [illegible]
داشتیم و بسر شیمه از عنفوان حال مطلوب [illegible] خاطر اشرف
اقدس بود بعد از فتح آن خواستیم که سجده شکر پروردگار
بر آن سرزمین که از عطیات مجدده الهی بود بجا آورده
با وجود جبال مرتفعه و متصاعده و اشجار عظیمه متراکمه و طغیان
انهار [illegible] طوفانی که در راه بصره و مرور عساکر منصوره از
مجاری مجموعه توفیق ایزدی با مواکب عالی روی توجه بحدود
آورده و حکم عالی شرف نفاذ یافته بود که چند هزار [illegible] اشجار [illegible] حائل است
پیش پیش [illegible] عالی میرفتند و [illegible] و توسیع راه [illegible]
طولی مینمودند چنانچه در اندک فرصتی تا اقصای [illegible]
مسیر فرموده [illegible] کوس عزیمت بجانب کابل بلند ساختیم

و مجدداً عرصه سلطنت بهشت کابل را مخیم جنود و انضباط ساخته
طرح قلعه جدید که حصن حصین حفظ الهی تواند بود ریخته و بنفس نفیس خود
آنحضرت جهانبان مکنون خاطر دوراندیش بود که جمعی از بهادران
شجاعت پیشه را بتسخیر فرموده ولایت بدخشان را
مستخلص ساخته بمیرزا شاهرخ مرحمت فرمائیم لیکن درین
اثنا ایلچیان حکومت پناه شجاعت دستگاه عبدالله خان
اوزبک با تحف و هدایای متوافره مکرر بطریق تواتر و توالی بدرگاه
عالم پناه رسیدند چون مطرح نظر بیشتر بین بغیر از موافقت
و اخلاص ارباب دول امری دیگر نیست لاجرم بدولت و اقبال
مراجعت نموده بدارالملک لاهور که مرکز ممالک محروسه است
نزول اجلال فرموده و تنبیه و تادیب افغانان کوه‌نشین که تا این
بنو عشره از اکثری حلقه بندگی در گوش کشیده‌اند و تا الحال سر از
قید اطاعت تافته بهزار هزار آسیب جبال سطوت و جبروت
ما که ظلال قهر و جلال کبریایی الهیست گشته و در سمرقند
و بخارا و ترکستان الفروخته مرتفع شد و چون ازین ناحیه
خاطر اشرف بالکل جمعیت نموده بمشیت الله تعالی و بیمن زود یا
در ساعت مسعود و زمان محمود که منتخب بلند بنیان نزد و اولیای

ملکها

نهانی و مختار رفایق شناسان صدر اول آسمانی حشم
بدار السلطنت اگره مراجعت نمودیم و بر منطوق الشی
مقدم عالی ابواب فیض و افضال مهیا گشته ایم و پیش از این انتها
الویه صوابت عالی چون اندیشه انتظام بخش مهام جمهور
ترفیه و تمهید صوبه مالوه مصروف گشته شاهزاده کامکار
برخوردار عزت ناصیه دولت و اقبال غره باصره عظمت و جلال
دره التاج فرخی و فیروزمندی و اسطه العقد سعادتمندی
و حق پرستی صاحب السداد فرزند ارجمند شاه مراد را بایالت
صوبه مذکور تسلیم لایق آنکه این معنی را عین نزول رحمت الهی
و محض فر و ورود سعادت نامتناهی دانسته در لوازم اطاعت
و اخلاص مساعی جمیله بتقدیم رسانند و سرافرازی خود در امور و علیها
خیرخواهی گردانند و چون فرصت یافت روی نموده همواره
کیفیات خود را بعرایض اخلاص فرستاده مراسم یکجهتی بتقدیم
میرسانیده باشند و هرگاه آن زبده ارباب اخلاص را در امری
از امور احتیاج بامداد و کومک شود حقیقت احوال مشروحها
بعرض گرامی شاهزاده کامکار رسانند که سفارش آن
زبده مخلصان بحضور اشرف نمودیم که آن مخلص هواخواه را

از مخلصان خاص و ثابت قدمان شاه راه اخلاص دانسته
در همه باب انواع امداد و اعانت نماید در این هنگام که نسبت
آن عمده ارباب عقیدت باین درگاه بنوعی درست شده
که با التماس و استدعای او مهمات و مدعیات دیگران ساخته
و پرداخته آید چه جای مطالب و مقاصد خاصه آن مخلص موجود
باید که بهیچگونه اندیشه بخود راه ندهد و قرب خود را از رعایا زیاده
بدان بخت از مقدمات دولت روز افزون خود دانسته در
در رسم اطاعت اهتمام نموده منشرح خاطر و مسرور بال باشد و بر هم
پوشیده نیست که سلاطین عالی مقدار که نسخه عالم و عالمیان
بسته همت والا نهمت ایشان است از حکام و یار
و ولاة اعظام جز اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصودی ندانسته اند
دولتمندی که بمقتضای دوربینی و کاردانی خود این معنی
را منظور داشته در تاسیس مبانی اخلاص و تشیید رسوخ بر
بمراتب ملک و ناموس او بحال خود ماند موجب اعزاز و ترقی
گردد آن عقیدت پناه خود از مخلصان قدیم و هواخواه
مسلم الاخلاص است و آنکه در آن مرتبه که عضد الممالک
العظمی اعتضاد الخلافة الکبری قدوة الخوانین العظام عمدة الامراء
الکرام

الکرام رکن السلطنة العظمی مبارز الدین اعظم خان بران جده
رفت بود و سوال از خدمت ازان خیر اندیش که چون سعادت نواط
بعضی امور که محتاج بتشریح نیست بعبه آنکه در اخلاص آن رکن سلطنت
الاخلاص نوررفته است و لهذا در باره او انواع عنایات فرموده
میان عالمیان اعتبار بخشیدیم و از جمله مراسم شاهنشاهی
آنکه اعارت پناه عمدة الملک مشار الدولة مجموعة السلطنة
قدوه مقربان سریر زبده محرمان زمرار ضمیر مقتدای
ارباب علم و حکم مظهر فضل و توفیق و فیض اتم جامع کمالات
صوری و معنوی ناظم مناشر دینی و دنیوی علامی شیخ ابو الفضل
که از مسازان بزم عرفان سرشت هاست نسبت قرابت
فرموده تا حنانچه علامی مشار الیه ثقاو مخلصان درگاه
آن صوری و حقیقی نیز مجموع و مطمئن خاطر گشته در
ارباب کمال و اخلاص در ایداد و راهموار نظر مرحمت
از نکتهیاب صمیم القلب تصور فرموده شا یانی که در خاطر صلاح
اندیش او خطور نکرده باشد بظهور رسانیم تا موجب امید
واری عالمیان گشته دستور العمل اخلاص جمیع بزرگوارا
دان عالم گردد در بنوا محظوظ خاطر قدسی مأثر شده

که چون آن خیرخواه قدیم مجدداً قصد خدمات پسندیده
شایسته نموده و نوعی اعزاز و اکرام بحضور اشرف اقدس خلیفه
مشمول انواع عنایات ساخته رخصت فرمائیم تا من بعد
بامر احدی در باره آن وافر الذکاء اعتقاد ناشایست بمسامع
عالی نرسانند اما از ارباب غرض کسی بزیر دلیل واسطه آنکه
آن عمده را خالی گذاشتن لایق نبود عنان اراده از
وادی منحرف ساخته بخاطر اشرف رسید که کسی باید که دستیار
که دیدن او حکم دیدن ما داشته باشد تا حقیقت اخلاص
و عقیدت صمیم آن مصدر آداب خیر اندیشی فهمیده عرض
اشرف رساند بنا بر آن افادت و افاضت مآب حکمت
و معرفت انتساب جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الا
صول عمده مخلصان درگاه زبده مخصوصان بارگاه مقرب
الحضرت السلطانی اعتماد الدولت الخاقانی الشیخ ملک
الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی را که در ظلال عنایات ما تربیت
یافته و هرگز از بارگاه والا تجویز دوری او نفرموده ایم
و رموز دانی و نکته سنجی و دوربینی [illegible] آشنا
مراتب اخلاص فهمی و مدایج اعتقاد شناسی او در حضرت
ما ظهور تمام

ما ظهور تمام دارد روشن آن لفافه ارباب اخلاص فرستادیم که
صنوف عنایات ما را که بخاطرنشان ساخته آن جیره خوار
سعادت اشتباه را بجلایل توجهات پادشاهی و مکارم عنایات
نامتناهی دلخوش نماید و سخنانی که مرکوز خاطر اشرف اقدس است
بسمع رساند و سایر حقیقت معتقدات اخلاص و تدقیق
واختصاص او را نیز فهمیده و لعبارت التمسی که حقیقت
بموقف سمع عالی معروض دارد باید که آن مخلص جز اندیشه
سبحان حقایق بنیان ما را چه ازان که در فرمان عنایات
مشحون مندرج است و چه ازان کلمات قدسیه سمات
زبانی اخلاص مآب مشار الیه در خلوت فرموده ایم بسمع دانش
اصغا نموده مراتب الطاف خسروانی و مدارج اعطاف خاقانی
را نعقل دوراندیش خود دریافته الجنان اهتمام مخلصانه و
کارآگاهانه نماید که حکام و لکن کلهم علی الخصوص بحکومت شاه
امارت انتباه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سلطانی
بر ان نظام الملک مجد آثرییت یافته این درگاه
لوازم نیکوخدمتی و قوانین حق شناسی بر وجه اتم و اکمل بظهور
رسانند و سخنان کوتاه اندیشان تا عاقبت بین از

جاده اطاعت و عبودیت از افروز زهد چون این معنی هم
بحسب اعتبار آن مخلص حقیقت آئین و هم موجب اخص داراشکوه
غلامانی آن دیار خواهد بود و چون بنفس بود که وکلاء عموانص
حکام دکن معروض درگاه کیتی پناه رسیده بود در بریره مرتبه نجات
اشرف باکبر سید که بحکام دکن فرامین نوشته شود و لیکن
از انجا که عنایات شاهی عام است و آن مخلص خیرخواه
اباً فباء ارتباط تمام از اعلا و عنایت بآن خیرخواه
حقیقی دانسته چندی از مقربان درگاه را که بمزید عنایات
و التفات مخصوص همراه افاضت پناه مذکور فرستاده ایم
باید که در سامان و سرانجام آن جماعه و برفور روان
ساختن بدرگاه معلا کمال سعی لازم دانند و مفصل
ظهور الطاف عالیه اظهار ما فی الضمیر نموده هر مطلبی و مهمی
که این موسیله فاضت مآب بحوی الله معروض درگاه سازد
از انجا که کمال عنایت قدسیه سرایت در باب آن مخلص
خیرخواه مرکوز باطن اقدس است همه معروض قبول و انجاح مقرون
خواهد بود و بموجب مزید عنایت و التفات که بآن اخلاص
شعار داریم خلعت خاصه و شمشیر مرصع و همراه این ...

هو الباقی

همواره بیک قطره از مشرب تجربه آن طبیب حاذق نفس
گرفته باید که از جمیع وجوه خاطر خود را جمع داشته توجه باطن
اقدس را شامل انتظام احوال و کافل حصول مقاصد و مطالب
خود دانند و چون همواره توجه عالی در ترتیب و تربیت فیض مسعد
طوایف انام سیما طبقه ارباب علم و حکمت مبذول است و دوام
حکمت و حذاقت مخصوص با فضایل اکتساب جالینوس الزمانی
حکیم مصری که دران عهد و دانند چنان گفته که با کمال
در درگاه معلی رسیده بحکمت مآب الیه ملحق شوند و بعضی کارها
به حکمت شعار الیه آنجا وارد و وجه انصرام یابد از مرحمت
خاطر اشرف اقدس خواهد بود و پیوسته خاطر ملکوت مناظر را
متوجه حصول آمال و امانی خود دانسته امیدوار عنایت بی نهایت

حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت دستگاه عمده
اعاظم حکام زمین آماجد نام نشو مخصوصان درگاه
مخلصان خیرخواه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف
سبحانی مهبط عنایات متوالی مطرح توجهات نامتناهی
الاعتقاد و وافر الاعتماد برهان نظام الملک

[illegible] ایالت جم ظل اللهی متوجه [illegible] ساخته اند که چون [illegible]

[illegible] حسن عقیدت و فرط اخلاص آن نجابت دستگاه [illegible]

[illegible] مواطن صاحبان ناز و دانش و [illegible] استعداد [illegible]

اقلیم [illegible] گذرده بود و [illegible] از نظر [illegible]

کرده [illegible] آن امارت [illegible]

امر [illegible] سعادت [illegible]

ظهور [illegible] خاطر قدسی [illegible]

آمده [illegible] قدسی [illegible]

[illegible] عنوان [illegible] البرهان [illegible]

مهر [illegible] آن حضرت [illegible] بود [illegible]

آن حضرت [illegible] مزید اعتبار و [illegible]

و اثار [illegible] جهات [illegible] آن امارت [illegible]

باقی [illegible] جوهر اخلاص

و حقیقت [illegible] فرط [illegible] آن [illegible]

قدر این عنایت [illegible] و شکر این نعمت عظمی [illegible]

[illegible] شرح احوال خود [illegible]

[illegible] علی الدوام [illegible]

[illegible]

[illegible] اخلاص [illegible] نوشته [illegible] بیگلربیگی [illegible]

[illegible] انتظام [illegible]

[illegible]

[illegible] الناصح [illegible]

فرزندی جمشید شاه قرار داد با [illegible] ان را [illegible]

[illegible]

برادران گرجستان [illegible] عرایض اخلاص [illegible]

بیگلربیگی تازه [illegible] فرزندی [illegible]

[illegible] و برادر [illegible]

ما بین مقدم [illegible] و الا [illegible]

احکام [illegible] اخلاص و اطاعت مطلوب

معروض [illegible] و چون باطن اقدس متوجه [illegible]

ان ولایت [illegible]

خاص [illegible]

گفته [illegible]

بابیر [illegible] کوشش [illegible] و انتظام و رتق و فتق ان

ولایت [illegible] چنانچه در ملازمت اقدس

[illegible]

تحریرا فی شهر ذی الحجه [illegible]

[illegible]

[illegible] عالی [illegible] راست [illegible] را جز آنکه داند اگر [illegible] شعار [illegible] کوتاهی [illegible]
هر چون [illegible] سخن [illegible] نمی‌شنید و بعضی از [illegible] و احوال [illegible] نوشته‌اند در [illegible] و [illegible]
مسموع و در عجایب [illegible] نهایی قدیم و مشتمل [illegible] ن [illegible] اصحاب [illegible] هم
بر استکشاف [illegible] و درست گردانیدن [illegible] و موصوف [illegible] گوش [illegible]
و در اعتبار [illegible] علم و فضل و اطلاع اهل [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] شنا [illegible] رسا [illegible] الی محمود [illegible] اتفاق [illegible]
شده [illegible] اقویا [illegible] ضعفا کرده [illegible] زیرکان [illegible] جهاد
رسوم [illegible] درمان فرقة الضلال و قامع البال [illegible] و چون [illegible]
[illegible] بیان محمد [illegible] مخلص [illegible] صدور [illegible] خاطر ملکوت
ناظر بتفصیل [illegible] شمول الطاف [illegible] احاطه عموم خلایق [illegible] سعید
[illegible] از فواید قضایا و بیان لطایف [illegible] تبیان [illegible] جاهل [illegible] جهان و [illegible] الملک
[illegible] را [illegible] اگر توفیق [illegible] شود و در [illegible]
اطلاع بحث [illegible] خلاف [illegible] الیف [illegible] ایام [illegible] می‌بینیم
از آن بهتر [illegible] دولت [illegible] با نام [illegible] الفاظ
منعطف باعث [illegible] و [illegible] ان [illegible] در شوند و
[illegible] مورد [illegible] عنایات گردد [illegible] اگر [illegible] خورد [illegible] سالی

[illegible]

و هجوم کوه بیستان که بعد مسافت در حصن حصین خویش خیال کرده

بعهده [illegible] بتوفیق ربانی و تائیدات آسمانی در اندک وقتی

تمام ملک ایشان با تربیت کرده تعلق [illegible]

[illegible] علی [illegible] انتظام احوال سعادت اشتمال خود داشته

[illegible]

المنة لله که از آغاز صبح اقبال و طلوع نیر جلال [illegible]

بر اورنگ سلطنت تا امروز هم احوال [illegible]

خلافت با ترتیب پیوسته و در نظر دور بین [illegible]

بهار دولت [illegible] چند بعهد [illegible]

[illegible] اختصاص تکمیل و ترتیب مستعدان [illegible] سیما

معرفان بحار علم و حکمت بوده و علی الدوام متکلمان [illegible]

در خواستن [illegible] مطالب علمیه [illegible]

و معنی الله و جهان حکمت جدا ایران صورت [illegible]

که چنانچه پادشاهان عظیم القدر توجه عالی باین فرقه گرامی

گمارند همچنین این گروه نیز جویای مطالب [illegible] محفل

عالی با [illegible] مفاخر و معالی [illegible] مقام

که خصوصیت فضل و کمال [illegible] و بجهت [illegible] ایات ارتضا

مرضی الشمایل جامع الکمالات چلبی بیگ [illegible] رسیده

رسیده بنابرآن حسن اخلاق ذاتی او بر خاطر [illegible]

پرتو انداخته توجه معلی الالقاب او [illegible] ظهور [illegible]

لفائف الطاف الهی [illegible] مکارم [illegible] مجلل [illegible]

[illegible] صوات [illegible] در [illegible] وقتی [illegible] حضور

[illegible] السرور [illegible] گردد [illegible]

ارباب استعداد [illegible]

[illegible] سرانجام [illegible] حکم [illegible] صادر شد

بجلوه ظهور [illegible] دفتر [illegible]

[illegible] علی [illegible] عبد العلی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]